

داد که پدرش می‌گفته است \* از ستیز و خودنمایی در بحث پرهیزید که آن ساعتی است که دانا نادان می‌شود و شیطان به جستجو و در پی لغزش او برمی‌آید، محمد در پی این سخن می‌گفته است یعنی همین جدال، همین جدال.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از حبیب یعنی ابن شهید از گفته یکی از یارانش ما را خبر داد که می‌گفته است \* مسلم بن یسار از کنار مسجدی می‌گذشت، مؤذن اذان گفت، مسلم برگشت، مؤذن از او پرسید چه چیزی تو را بازگرداند؟ گفت این تو هستی که مرا برگرداندی.

گوید موسی بن اسماعیل، از عون بن موسی از گفته عبدالله پسر مسلم بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است \* پدرم غلامی داشت که نماز نمی‌خواند، او را نمی‌زد و می‌گفت نمی‌دانم با او چه کنم که بر من چیره است.

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* ایوب درباره قاریان قرآن که همراه ابن اشعث قیام کرده بودند می‌گفت من هیچ‌یک از ایشان را که کشته شده است ندیدم مگر اینکه درباره کشته شدنش اندوه می‌خورند و هیچ‌یک از ایشان را که گریخته و از کشته شدن رهایی یافته است ندیدم مگر اینکه بر کار خود اندوه می‌خورد و پشیمان است.

گوید عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از حماد بن زید، از ایوب، از ابوقلابه ما را خبر دادند که می‌گفته است \* مسلم بن یسار با او همسفر مکه بوده است، گوید مسلم بن یسار در حالی که از فتنه ابن اشعث سخن می‌گفت به من گفت در حضور تو و همراه تو خدا را سپاس می‌گویم که در آن فتنه من نه تیری انداختم و نه نیزه‌یی و نه شمشیری زدم، من به او گفتم ای ابو عبدالله! چه می‌گویی درباره کسی که تو را در آن صف ایستاده دیده و گفته است اینک که مسلم بن یسار در این صف ایستاده است به خدا سوگند که راه حق همین است و به همین سبب پیش رفته و چندان جنگ کرده که کشته شده است؟ می‌گوید مسلم بن یسار از این سخن من چندان گریست که با خود گفتم این کاش چیزی به او نگفته بودم.

همگان گفته‌اند که مسلم بن یسار محدثی مورد اعتماد و فاضل و پارسا و عابد بوده است و تا هنگامی که همراه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث به جنگ نرفته بود در نظر مردم بصره محترم‌تر از حسن بصری بود ولی پس از آن مقامش در نظر مردم کاسته شد و حسن

بصری از او جلو افتاد.  
گفته‌اند مسلم بن یسار به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز به سال صد یا صد و یک  
هجری در گذشته است.

### جُبَيْر بن ابی حِیة

او پدر زیاد بن جبیر است و از مغیره بن شعبه روایت کرده است.

### حِیَان بن عُمیر قِیسی

کنیه‌اش ابو علاء و محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است، از ابن عباس و عبدالله بن  
زبیر و عبدالرحمان بن سمره روایت کرده است.

### ابومدینه سدوسی

نامش عبدالله و پسر حصین و محدثی کم‌حدیث بوده است، از عبدالله بن عباس و عبدالله بن  
زبیر روایت کرده است.

### خالد بن غلاق عَنسی

محدثی کم‌حدیث بوده است.

### مضارب بن حزن

از قبیله مازن و محدثی کم‌حدیث بوده است و از ابوهریره روایت کرده است.

## عبدالله بن ابی بکره

مادرش بانویی از قبیلهٔ سعد بن زید بن منات بن تمیم و از خانوادهٔ بنی صُریم است، عبدالله بن ابی بکره پیش از آنکه ابوبکره از بحرین به بصره بیاید در بحرین متولد شده و بزرگترین فرزند ابوبکره بوده است و برای امویان عهده‌دار کاری نشده است، ابوبکره هنگامی که درگذشت چهل فرزند دختر و پسر داشت که از هفت تن ایشان فرزندان باقی مانده‌اند و عبدالله بن ابی بکره یکی از ایشان است.

## عبیدالله بن ابی بکره

مادرش بانویی به نام هوله دختر غلیظ و از خاندان عجل است، او محدثی کم‌حدیث بوده است.

گوید موسی بن اسماعیل، از ابو هلال از ابو حمزه ما را خبر داد که می‌گفته است: «نخستین کسی که در بصره به این روش وضو می‌گرفت عبیدالله بن ابی بکره بود و ما می‌گفتیم به این حبشی بنگرید که به نشیمنگاه خود انگشت می‌رساند، یعنی نشیمنگاه خود را پس از دفع مدفوع با آب می‌شوید.

گویند، عبیدالله بن ابی بکره به روزگار حکومت زیاد بن ابیه حاکم سجستان شد، عبیدالله درگذشت و نسل او باقی هستند.<sup>۱</sup>

## عبدالرحمان بن ابی بکره

او نخستین مولودی است که در بصره متولد شده است، در آن هنگام آنان در محله خُریبه زندگی می‌کردند، شتری پروار کشتند و مردم بصره را که حدود سیصدتن بودند خوراک دادند و همه را کفایت کرد، عبدالرحمان محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است و

۱. در متن روایت پیش از کلمه لواط استفاده شده بود و با تسمیح ترجمه شد.

روایتی جداگانه داشته است، مادر عبدالرحمان بن ابى بکره هوله دختر غلیظ از خاندان عجل بوده است، عبدالرحمان درگذشت و نسل او باقی هستند.

### عبدالعزيز بن ابى بكرة

مادرش کنیزی بوده است، از او هم روایت شده و او را احادیثی است، عبدالعزیز هم درگذشته و نسل او باقی هستند.

### مُسلم بن ابى بكرة

از او گاهی روایت شده است و درگذشته و نسل او باقی هستند.

### رواد بن ابى بكرة

درگذشته و نسل او باقی هستند.

### یزید بن ابى بكرة\*

### عتبة بن ابى بكرة\*

### نضر بن انس بن مالک

بن نضر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، مادرش کنیزی بوده است. او محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است و گاهی از او روایت شده است، نضر بن انس پیش از حسن بصری درگذشته است.

گوید مسلم بن ابراهیم از گفتهٔ حرب بن میمون انصاری ما را خبر داد که می گفته است \* درحالی که حسن بصری حضور داشت محمد بن سیرین جنازه نضر را غسل می داد من هم

چیزهایی که می خواستند می دادم، محمد بن سیرین به من گفت ملافه بیاور، من ملافه‌یی سرخ آوردم، محمد بن سیرین به حسن بصری گفت این ملافه زینت قارون بوده است - یعنی رنگ سرخ مورد توجه و زیور قارون بوده است - حسن گفت آری همینگونه است.<sup>۱</sup> محمد بن سیرین به من گفت ملافه دیگری بیاور، من ملافه دیگری که سبزرنگ بود آوردم، جنازه را در آن پیچید.

گوید سلیمان بن حرب از گفتهٔ اسود یعنی اسود بن شیبان ما را خبر داد که می گفته است \* حسن بصری در تشییع جنازه نضر بن انس حاضر بود اشعث بن اسلم عجللی هم حضور داشت، اشعث به حسن گفت ای ابوسعید بسیار خوش می دارم که به هنگام تشییع جنازه هیچ صدایی نشنوم. حسن دوبار گفت آری که گروهی همواره در پی خیر و کار پسندیده اند، گوید در آن روز موسی بن انس نماز عصر را درون گور نضر خواند و آن چنان که اسود پنداشته است گوری گشاد و دارای لحد بوده است.

گوید حجاج بن نصیر از گفتهٔ اسود بن شیبان ما را خبر داد که می گفته است \* در آن روز موسی بن انس را دیدم در حالی که دراعه سرخ بر تن داشت و بالای آن ردا نپوشیده بود در گور نضر نماز می گزارد.

## عبدالله بن آنس بن مالک

مادرش فارعة دختر مثنی بن حارثة بن سلمة بن ضمضم بن مَرَّة شیبانی بوده است، عبدالله محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

## موسی بن انس بن مالک

بن نضر، مادرش از مردم یمن بوده است، موسی محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بود.

۱. ملاحظه می فرمایید که یکی از ارزشهای کتاب طبقات همین مسئله رنگها و کاربرد آن و رسوم و عقاید گوناگون در آن باره است.

## مالک بن انس بن مالک

گوید، محمد بن عبدالله اسدی از گفته هاشم بن حسان ما را خبر داد و گفت محمد برای ما نقل کرد و گفت \* در بحرین بودیم، مالک بن انس بن مالک و انس بن سیرین همراهمان بودند، من بیمار و سنگین شدم به گونه‌ی که شش شبانه‌روز بی‌هوش شدم، مالک بن انس همه پزشکان بحرین را به بالین من فرستاده بود و من همچنان بی‌هوش بودم و چیزی نمی‌فهمیدم، پزشکان پس از معاینه من گفته بودند باید او را داغ کنیم و سرش را بتراشیم، هاشم می‌گفت محمد بن سیرین موهای بسیار زیبایی داشت، چون پزشکان نظر خود را گفتند، مالک گفت من گرمی آتش را به او نمی‌چشانم و او را بدون موی سر به خاک نمی‌سپارم. گوید در این روایت درباره عیادت مالک از محمد سخنی نرفته است.

### محمد بن سیرین

کنیه‌اش ابوبکر و برده آزاد کرده و وابسته انس بن مالک بوده است، او محدثی امین و مورد اعتماد و بلند مرتبه و فقیهی پارسا و پیشوایی پر دانش بوده است، و گرفتار سنگینی گوش و کری بوده است.

گوید از محمد بن عبدالله انصاری پرسیدم اصل محمد بن سیرین از کجا بود؟ گفت: از اسیران عین‌التمر<sup>۱</sup> و برده آزاد کرده و وابسته انس بن مالک بوده است. گوید خالد بن خدش، از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* برادرم محمد دو سال باقی مانده از خلافت عثمان متولد شده است و من یک سال باقی مانده از خلافت عثمان متولد شده‌اند.

گوید بگار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* مادر محمد بن سیرین بانویی به نام صفیه و کنیز آزاد کرده و وابسته ابوبکر بن ابی قحافه بوده است که سه تن از همسران حضرت ختمی مرتبت او را پاک و پاکیزه شمرده‌اند و به هنگام عقد او هیجده تن

۱. عین‌التمر نام شهری در بخش باختری کوفه و نزدیک انبار بوده و این جنگ به سرپرستی خالد بن ولید به سال دوازدهم هجرت اتفاق افتاده است. به ایام‌العرب، ج ۲، ص ۲۰۲ مراجعه فرمایید.

از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و از جمله اُبی بن کعب حضور داشته‌اند اُبی بن کعب دعا می‌کرده است و آنان آمین می‌گفته‌اند، گوید بگاری بن محمد می‌گفت برای محمد بن سیرین از یک همسر سی فرزند متولد شدند که فقط عبدالله بن محمد بن سیرین باقی ماند.

گوید یزید بن هارون از عبدالملک بن ابی سلیمان از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* زید بن ثابت پیش ما که شش برادر بودیم آمد، محمد هم میان ما بود، زید گفت اگر بخواهید می‌توانم بگویم هر کدام از شما از کدام مادر متولد شده‌اید و افزود این یکی و آن یکی از یک مادر و این یکی و آن یکی از یک مادر و دیگری و آن دیگری از یک مادر زاده شده‌اید، و در سخن خود هیچ اشتباهی نکرد.

گوید، عفان بن مسلم از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است \* مادرم از هشام بن حسان پرسید محمد بن سیرین از کدامیک از یاران حضرت ختمی مرتبت حدیث نقل می‌کرد؟ گفت از ابن عمر و ابوهریره، مادرم پرسید خودش از ایشان حدیث شنیده است؟ گفت آری.

گوید سلیمان بن حرب هم از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است \* مادرم از هشام بن حسان پرسید محمد بن سیرین از کدامیک از یاران حضرت ختمی مرتبت حدیث نقل می‌کرد؟ گفت از ابن عمر و ابوهریره، پرسید خودش از آنان شنیده است؟ گفت آری.

گوید سلیمان بن حرب، از سلیم بن اخضر از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین احادیث ابوهریره را به صورت مرفوع بیان نمی‌کرد مگر سه حدیث را که چاره‌ی از آن نداشت، یکی آنکه پیامبر (ص) یکی از نمازهای عشاء را گزارد و دیگری گفتار آن حضرت درباره‌ی اینکه اهل یمن آمدند و سومی را هم سلیمان فراموش کرده بود. گوید عبدالرزاق از معمر، از ایوب از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* گاهی حدیثی را از ده‌تن می‌شنیدم و هرچند معنی یکی بود ولی الفاظ آن اختلاف داشت. گوید محمد بن عبدالله انصاری از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین حدیث را با همان کلمات و حروفی که شنیده بود نقل می‌کرد.

گوید از قول امیه بن خالد از شعبه به من خبر دادند که خالد حذاء می‌گفته است هر حدیثی را که محمد بن سیرین بگوید از گفته‌ی ابن عباس به من خبر داده‌اند، بدون تردید آن را از عکرمة شنیده است که به روزگار مختار عکرمة را در کوفه دیده است، می‌گویند محمد بن سیرین از زید بن ثابت و انس بن مالک و یحیی بن جزار و شریح و جز ایشان گاهی روایت کرده است.

گوید مسلم بن ابراهیم از سَریّ بن یحیی ما را خبر داد که می‌گفته است \* از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت خداوند شریح را رحمت فرماید که محل نشستن مرا نزدیک خود قرار می‌داد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از ابن عون از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* این علم حدیث احکام دین و آیین است بنگرید و به هوش باشید که از چه کسی آن را فرا می‌گیرید.

گوید بکار بن محمد از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین هرگاه حدیث نقل می‌کرد چنان بود که گویی از چیزی می‌ترسد یا پرهیز می‌کند. گوید بکار بن محمد از ابن عون از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* از کتابها پرهیز کنید که همانها مایه سرگردانی یا گمراهی کسانی که پیش از شما بوده‌اند شده است، بکار می‌افزود که پدر بزرگ و پدرم و ابن عون کتابی نداشتند که حتی یک حدیث را به صورت کامل در آن نوشته باشند.

گوید عفان بن مسلم از سلیم بن اخضر از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت اگر قرار بود کتابی برای خود انتخاب کنم همانا رسائل النبی را برمی‌گزیدم.<sup>۱</sup>

گوید عفان بن مسلم از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین اشکالی در نوشتن حدیث نمی‌دید به شرط آنکه پس از حفظ کردن آن را محو کنند.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از شعیب ما را خبر داد که می‌گفته است \* شعبی به ما می‌گفت بر شما باد به فراگیری از این مرد کر، یعنی محمد بن سیرین.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از غالب قطان ما را خبر داد که می‌گفته است \* بردباری محمد بن سیرین را فراگیرید و خشم حسن بصری را یاد مگیرید.

گوید عمرو بن عاصم، از ابوسهل محمد بن عمرو انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است \* شنیدم محمد بن سیرین خوش نمی‌دارد که حرف باء بسم‌الله را به صورت کشیده بنویسد و پس از آن سین و میم را بنویسد و می‌گفته است بین که من چگونه می‌نویسم و

۱. ملاحظه می‌فرمایید که در پایان قرن اول هجری بلکه در دهه‌های پایانی آن، نامه‌ها و رسائل حضرت ختمی مرتبت صلوات‌الله علیه و علی آله به صورت کتاب در دسترس بوده است.



سپس درباره کسی که برخلاف او نویسد سخن سخت و درشت می گفته است.  
گوید عمرو بن عاصم، از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است \* شنیدم محمد بن سیرین می گفت خوش نمی دارم که در نامه ها نوشته شود بسم الله الرحمن الرحيم، برای فلانی، و می افزود بنویس بسم الله الرحمن الرحيم از فلانی به فلانی.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین مردی را دید که با آب دهان خود بر کفش خود چیزی می نویسد، محمد به او گفت می خواهی کفش خود را بلیسی؟ و آیا از این کار خوشت می آید؟ و آن مرد کفش را از دست خود افکند.

گوید عفان بن مسلم، از ابن زید، از یونس ما را خبر داد که می گفته است \* حسن بصری در راه خدا سخن می گفت و اعتراض می کرد و محمد در راه خدا خاموش بود.  
گوید محمد بن عبدالله انصاری از اشعث ما را خبر داد که می گفته است \* هرگاه با محمد بن سیرین برای گفت و گو می نشستیم با ما سخن می گفت و حدیث نقل می کرد و می خندید و از اخبار مردم می پرسید ولی هرگاه از او درباره فقه و حلال و حرام مسئله بی پرسیده می شد رنگش تغییر می کرد و حالش دگرگون می شد به گونه ای که می گفتی این محمد بن سیرین غیر از محمد بن سیرین چند لحظه پیش است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفت \* حضور داشتم و شنیدم مردی با محمد بن سیرین در موضوعی ستیز و جدال می کرد، محمد گفت می دانم چه قصدی داری و من به قوانین جدل و ستیز از تو داناترم ولی نمی خواهم با تو ستیز و همتایی کنم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از عاصم احول ما را خبر داد که می گفته است \* از مورق عجلی شنیدم می گفت فقیهی را به پارسایی محمد بن سیرین و پارسایی را به فقاقت او ندیده ام.

گوید ابوقلابه می گفت \* هر جا که می خواهید محمد بن سیرین را ببرید که او را از همه خودتان پارساتر و خوددارتر خواهید یافت.

گوید عفان بن مسلم، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است \* شنیدم محمد بن سیرین با مردی گفتگو می کرد و ضمن آن گفت من آن مرد سیه چرده را ندیدم، بلافاصله برای خود آمرزش خواهی کرد و گفت چنین می پندارم که از آن مرد - با گفتن سیه چرده -

غیبت کردم.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از طلق بن وهب طاحی ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش محمد بن سیرین رفتم بیمار بودم، محمد به من گفت پیش فلان شخص برو و از او چاره‌جویی کن که دانش پزشکی را نیکو می‌داند، سپس گفت نه پیش فلانی برو که از او داناتر است. و سپس گفت از پیشگاه خدا آمرزش می‌خواهم چنین می‌پندارم که از آن مرد غیبت کردم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از هشام ما را خبر داد که می‌گفته است \* از محمد بن سیرین شنیدم می‌گفت هرگز نسبت به هیچ کس چه نکوکار و چه تبه‌کار در هیچ مورد حسد نوزیدم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که محمد بن سیرین می‌گفته است \* اگر بخواهم به دقت کارها را بسنجم نباید چیزی بخورم - مبادا آمیخته به حرام باشد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین می‌گفته است من خوراک خود را می‌سنجم سنجیدنی.

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید از عثمان بنی ما را خبر داد که می‌گفته است \* در این سرزمین کسی داناتر از محمد بن سیرین به قضاوت نیست.

گوید روح بن عباد از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* در مورد کاری به محمد بن سیرین مراجعه کردم گفت توجه داشته باش که من نگفته‌ام در آن کار اشکالی نیست بلکه گفته‌ام من در آن باره اشکالی نمی‌دانم - یعنی ممکن است ندانستن من کافی نباشد.

گوید بگار بن محمد ما را خبر داد و گفت تنی چند که به گفته آنان اعتماد دارم و ایشان را راستگو می‌دانم از گفته سوار بن عبدالله مرا خبر دادند که می‌گفته است \* حسن بصری و محمد بن سیرین دو سرور مردم این شهرند چه عربشان و چه غیر عربشان.

گوید بگار بن محمد، از ابن عون از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* کسی که سخن می‌گوید اگر به راستی بداند که سخن او نوشته می‌شود گفتارش اندک می‌شود.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید ما را خبر دادند که

می گفته است: \* ایوب ما را خبر داد و گفت در خواب محمد بن سیرین را بسته به زنجیر دیدم.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید، از هشام بن حسان، از یکی از خویشاوندان او ما را خبر داد که می گفت از هیچ کار خود بیمی نداشته است جز اینکه از هنگامی که به حد رشد و بلوغ رسیده است محمد بن سیرین و همنشینی با او را رها کرده است.

گوید عارم بن فضل، از گفته حماد بن زید، از یحیی بن عتیق ما را خبر داد که می گفته است: \* عربی صحرائشین پیش ابن سیرین آمد و شروع به پرسش چیزهایی از امور دینی کرد و محمد او را پاسخ می داد، سلم بن قتیبه هم حاضر بود، مردی گفت از او بپرس که عقیده اش در قدر چیست، او پرسید ای ابوبکر درباره قدر چه می گویی؟ محمد بن سیرین گفت چه کسی و کدامیک از این قوم تو را به این پرسش واداشته است؟ سپس مدتی سکوت کرد، آنگاه گفت شیطان را بر هیچ کس چیرگی نیست ولی هر کس او را اطاعت کند شیطانش نابود می سازد.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید و همچنین بکار بن محمد هر دو از ابن عون ما را خبر دادند که می گفته است: \* مردی پیش محمد بن سیرین آمد و از موضوع قدر سخنی گفت، محمد این آیه را تلاوت کرد «همانا که خداوند به دادگری و نیکی کردن و پرداخت حق نزدیکان فرمان می دهد و از زشتی و ناشایست و ستم باز می دارد، شما را پند می دهد باشد که یاد آور شوید»<sup>۱</sup> سپس انگشتان میانی دو دست خود را در گوش خود نهاد و به آن مرد گفت یا تو از پیش من بیرون شود یا من از پیش تو بیرون خواهم رفت. و آن مرد بیرون رفت، گوید محمد بن سیرین گفت اختیار دلم در دست من نیست و ترسیدم که سخن او در دلم چیزی بدمد که نتوانم آن را از دل خویش بیرون افکنم، و برای من خوشتر و دوست داشتنی تر بود که سخن او را نشنوم.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از گفته ایوب و هشام ما را خبر دادند که می گفته اند هیچ کس را برای نجات اهل قبله و مسلمانان امیدوارتر از محمد بن سیرین ندیدیم.

۱. آیه ۹۰، سوره شانزدهم - نحل.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید از انس بن سیرین - برادر محمد - ما را خبر داد که می‌گفته است \* هرگاه در یک موضوع دو حدیث به اطلاع محمد بن سیرین می‌رسید آن را که دشوارتر بود برمی‌گزید و به آن عمل می‌کرد، و هرچند برای عمل کردن به حدیث دیگر اشکالی نمی‌دید و چنان بود که به کار سخت کردن نهد.

گوید عارم بن فضل و عفان هر دو از گفته حماد بن زید، از ایوب ما را خبر دادند که می‌گفته است \* ابوقلابه می‌گفت کدامیک از ما یارا و توان محمد بن سیرین را دارد، محمد می‌تواند بر تیزی و سختی کاری که چون سرنیزه است تاب بیاورد.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین کارهایی را که به تیزی و برندگی لبه شمشیر بود انجام می‌داد.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت پدرم مرا گفت که \* سیرین<sup>۱</sup> همین زمینی را که در روستای جرجرایا است خرید، آن زمین در اختیار محمد بن سیرین و برادرش یحیی قرار گرفت، زمین با خراج آن گرفته شده بود، در آن زمین تاک انگوری بود، خواستند شیر و عصاره آن را بگیرند، محمد گفت افشره مگیرید انگورش را تازه بفروشید گفتند کسی از ما نمی‌خرد، گفت آن را مویز و کشمش کنید. گفتند از این نوع انگور کشمش درست نمی‌شود، محمد بن سیرین آن تاک را ریشه کن ساخت و در آب افکند و آب آن را برد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از هشام بن حسان، از گفته حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* مادر محمد بن سیرین بانویی حجازی بود که رنگ کردن جامه را دوست می‌داشت، محمد هرگاه برای مادر خود جامه می‌خرید نرم و لطیف‌ترین نوع را می‌خرید و توجهی به دوام آن نداشت و هر روز عید جامه مادر را رنگ می‌کرد، حفصه - خواهر محمد - می‌گفت هرگز ندیدم که با صدای بلند با مادرش سخن بگوید و هرگاه با او سخن می‌گفت چنان بود که گویی می‌خواهد آهسته سخنی را به او بشنواند.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* اگر کسی محمد بن سیرین را نمی‌شناخت و او را در حضور مادرش می‌دید می‌پنداشت که بیمار است و این به سبب کوتاهی سخن او در حضور مادر بود.

۱. در هر سه نسخه چاپی ابن سیرین چاپ شده که اشتباه است، این موضوع ضمن زندگی سیرین آمده بود به صفحه ۱۲۳ همین کتاب مراجعه فرمایید.

گوید از محمد بن عبدالله انصاری از سبب وام محمد که موجب به زندان افتادن او شده بود پرسیدم، گفت: \* گندمی را به چهل هزار درم خرید و سپس آگاه شد که در آن گندم اشکالی وجود دارد، از آن ناراحت شد و گندم را به حال خود رها کرد یا آن را صدقه داد و در نتیجه پرداخت بهای آن برعهده‌اش باقی ماند و بدان سبب زندانی شد، کسی که تقاضای زندانی شدن او را کرد زنی بود و قاضی‌یی که او را به زندان انداخت مالک بن دینار بود.

گوید بکار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: \* محمد بن سیرین کنیزی را به ام محمد دختر عبدالله بن عثمان بن ابی عاص فروخت، آن کنیز پیش محمد بن سیرین برگشت و شکایت کرد که ام محمد او را آزار می‌دهد محمد او را پس گرفت و چون بهای او را هزینه و انفاق کرده بود پرداخت آن برعهده‌اش باقی ماند، و همین ام محمد، محمد بن سیرین را به زندان انداخت، این ام محمد همان است که سلم بن زیاد با او ازدواج کرد و او را به خراسان برد، پدر ام محمد ملقب به کرکره بود.

گوید عمرو بن هیشم، از شعبه، از قتاده ما را خبر داد که گفته است: \* در زندان به دیدار ابن سیرین رفتم و نامش در زمره وام‌داران بود.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ابن عون از گفته خود محمد بن سیرین - پس از زندانی شدن - ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به جان خودم سوگند که شهره و شناخته شدم.

گوید حسن بن موسی، از حماد بن سلمه، از ثابت بُنّانی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* محمد بن سیرین به من گفت: ای ابو محمد چیزی که مرا از همنشینی با شما باز می‌داشت بیم شهرت و شناخته شدن بود، ولی همواره گرفتار آزمونم و سرانجام ریش مرا گرفتند و روی سکو برپا داشتند و گفته شد این محمد بن سیرین است که اموال مردم را خورده است، گوید محمد بن سیرین وام‌دار بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابوشهاب، از هشام از خود ابن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: \* مقدار بسیاری گندم را به صورت مدت‌دار خرید که احتمال هشتاد هزار درم سود داشت، در دلش درباره آن شکی افتاد و آن معامله را رها کرد، هشام در پی این حدیث می‌گفته است به خدا سوگند معامله آمیخته با ربا نبود.

گوید یحیی بن خلیف بن عقبه از گفته پدرش خلیف بن عقبه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابن سیرین کارهای خود را به تنهایی انجام می‌داد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب از عثمان بنی ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش ابن سیرین رفتم، پرسید ای عثمان! مردم درباره قدر چه می‌گویند؟ گفتم برخی از مردم آن را ثابت می‌کنند و برخی هم همان چیزی را می‌گویند که خبرش به تو رسیده است، گفتم چرا قدر بر من وارد شده باشد، همانا خداوند نسبت به هر کس اراده خیر فرماید او را به فرمان برداری و انجام کارهایی که دوست می‌دارد توفیق می‌دهد و برای هر کس جز این اراده فرموده باشد او را عذاب می‌کند بدون اینکه خداوند نسبت به او ظالم باشد.

گوید معلى بن اسد، از عبدالعزیز بن مختار، از خالد حذاء ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین در طول سال یک روز روزه می‌گرفت و یک روز روزه می‌گشاد اگر روزی که نوبت روزه نداشتن او بود با یوم الشک مطابق می‌شد که نمی‌دانست آن روز از شعبان است یا از رمضان آن روز را روزه می‌گرفت.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از گفته ایوب و هشام ما را خبر داد که می‌گفته‌اند \* محمد بن سیرین روزی روزه می‌گرفت و روز دیگر روزه می‌گشاد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین مقید به خواندن هفت ورد بود که معمولاً شبها می‌خواند و اگر در شب فرصت نکرده بود روز می‌خواند.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین همه روز غسل می‌کرد.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین می‌گفت دل من چیزهایی را به من تکلیف می‌کند که دوست می‌دارم بر من تکلیف نکنند.

گوید عالم بن فضل از حماد بن زید از ابن عون از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* من در آزمون و گرفتاری سختی هستم دلم می‌خواهد سیر شوم و سیر نمی‌شوم و دوست دارم سیراب شوم و سیراب نمی‌شوم.

گوید عالم بن فضل از حماد بن زید از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین هرگاه این آیه را می‌خواند که خداوند فرموده است «تا آنکه خداوند

مؤمنان را پاک گرداند و کافران را تباه سازد»<sup>۱</sup> عرضه می‌داشت پروردگارا ما را پاک گردان و از کافران قرار مده.

گوید از هر بن سعد سمان از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* هرگاه پیش محمد بن سیرین از مردی به بدی یاد می‌کردند او از آن مرد به بهترین چیزی که از او می‌دانست یاد می‌کرد.

گوید از هر، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* گروهی پیش محمد آمدند و گفتند ما از تو غیبت کرده‌ایم اینک از ما گذشت کن و او می‌گفت من چیزی را که خداوند بر شما حرام کرده است نمی‌توانم حلال کنم - ظاهراً یعنی بر فرض که از حق خود بگذرم نمی‌توانم حرام را حلال کنم.

گوید از هر، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد هرگاه می‌خوابید چهره خود را می‌پوشید - یا رو به قبله دراز می‌کشید - و گاهی بر پشت می‌خوابید.

گوید از هر سمان از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* معمولاً تمام روزهای عید به دیدن محمد بن سیرین می‌رفتیم و آنجا حلوائی خرما - افروشه - یا پالوده می‌خوردیم و ابن سیرین از پالوده به عنوان ادرار آور استفاده می‌کرد.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است \* هیچ روز عید فطری به خانه محمد بن سیرین نمی‌رفتیم مگر اینکه به ما افروشه یا پالوده می‌داد، و معمول او چنین بود که روز عید فطر نخست فطریه رمضان را فراهم می‌آورد و آن را پاک و تمیز می‌کردند و به مسجد جامع می‌فرستادند، سپس برای شرکت در نماز عید بیرون می‌آمد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از عبدالله بن عون ما را خبر داد که می‌گفت \* محمد خوش نمی‌داشت که قرآن را جز به ترتیبی که نازل شده است تلاوت کند و نیز خوش نمی‌داشت که قرآن بخواند و میان آن سخن بگوید و دوباره به قرآن خواندن برگردد.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از هشام، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که چون با کسی تودیع و بدرود می‌کرد به او می‌گفت \* از خدا بترس و آنچه را برای تو مقدر شده است جستجو کن که اگر بخواهی آن را به ناروا و حرام فراهم آوری بیشتر از آنچه که برای تو مقدر شده است نصیب تو نخواهد شد.

۱. آیه بکصد و چهل و یکم، سوره بقره - آل عمران.

گوید عفان بن مسلم از حماد بن زید از هشام از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* بزرگان می گفتند مسلمان کسی است که در مقابل درم و دینار مسلمان باشد. گوید بکار بن محمد، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین در دکان من می آمد مردانی هم برای خرید کالا می آمدند و من کالاها را بر آنان عرضه می داشتم و محمد به ایشان می گفت اگر می خواهید این کالا را برای شما تا حیاط تیمچه بیاورم، و برای آنان این کار را می کرد.

گوید بکار بن محمد از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین هرگاه چیزی را پیش خرید می کرد آن را وزن می کرد و می نوشت و چون می خواست پرداخت کند با همان واحد آن را وزن می کرد و به طلبکار و صاحب کالا می داد و می گفت وزن کم و زیاد می شود.

گوید محمد بن صلت، از ابو کدینه، از عبدالله بن عون ما را خبر داد که می گفته است \* هرگاه درمهای ناسره و نبهره به دست محمد بن سیرین می رسید کنار می گذاشت و با آن چیزی نمی خرید و روزی که درگذشت پانصد درم ناسره و نبهره در خانه اش مانده بود. گوید کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از میمون بن مهران ما را خبر داد که می گفته است \* به کوفه آمدم و می خواستم پارچه بخرم پیش محمد بن سیرین که در آن هنگام در کوفه بود رفتم و درباره قیمت با او به توافق رسیدم، او هر چیز را که به من می فروخت می پرسید راضی هستی؟ می گفتم آری و این گفته خود را سه بار تکرار می کرد سپس دو مرد را فرامی خواند و آنان را بر معامله گواه می گرفت و سپس می گفت پارچه ات را از این جا ببر، و محمد بن سیرین با این درمهای حجاج دادوستد نمی کرد و چون پارسایی او را دیدم هرچه را که می خواستم و او داشت از او خرید می کردم حتی بقچه و لفاف پارچه را از او می خریدم.

گوید حسن بن موسی، از ابو هلال ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین را دیدم از خانه بیرون می آمد در حالی که ردای خود را برگردن حمایل کرده بود و آن را بر دوش خود گره زده بود و با همان حال در مسجد می نشست.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از یحیی بن عتیق از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* سعید بن جبیر در این سرزمین بیمناک بود که چه کارها کرده است و سپس به مکه رفت و برای مردم فتوا می داد.



گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از یحیی بن عتیق از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* خوش ندارد که به هنگام پرداخت زکات با عامل زکات شرط کند و رشوه گرفتن در داوری را خوش نمی دارد و می گفته است مقصودم این است که برای قضاوت و حکم کردن مزد گرفته شود.

گوید عفان بن مسلم، از معاذ از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است \* عمر بن عبدالعزیز برای حسن بصری چیزی فرستاد، حسن پذیرفت و برای محمد بن سیرین فرستاد و پذیرفت.

گوید عفان از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* هشام بن حسان پسران خود را ختنه کرد و سرگشتگان خاندان مهلب را دعوت کرد، به محمد بن سیرین گفتند می بینی که هشام بن حسان چه می کند؟ محمد دوبار گفت بر او طعنه مزنید.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از غالب ما را خبر داد که می گفته است \* پیش محمد رفتم درباره مزاج و وضع جسمی خود سخن گفتم، درباره هشام بن حسان از او پرسیدم، گفت دیشب در گذشته است مگر تو نفهمیدی؟ من انا لله گفتم و محمد خندید.

گوید مسلم بن ابراهیم از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین را دیدم که چون وضو می گرفت و پاهای خود را می شست آب وضوی او تا عضله ساق پایش را فرا می گرفت.

گوید مسلم از قره بن خالد ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین را دیدم که با جامه خویش مسجد - سجده گاه - خود را خاکروبی می کرد.

گوید فضل بن دکین و مسلم هر دو گفتند قره برای ما نقل کرد که \* نقش انگشتری محمد بن سیرین کنیه او یعنی ابوبکر بود.

گوید روح بن عباده هم از گفته هشام ما را خبر داد که می گفته است \* نقش انگشتری محمد بن سیرین کنیه او یعنی ابوبکر بود.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از هشام ما را خبر داد که می گفته است \* نقش انگشتری محمد بن سیرین همانگونه بود.

گوید عفان بن مسلم، از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفته است \* بر انگشت محمد بن سیرین حلقه یی سیمین دیدم و او انگشتری خود را در دست چپ می داشت.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از گفته ابن عون ما را خبر داد که می گفته است

\* هنگامی که محمد بن سیرین پیش ابن هبیره رفت همراهش بودم، همینکه هنگام نماز فرا رسید، به من گفت جلو برو و با ما نماز بگزار - پیشنهاد باش - من چنان کردم، ابن عون می گفته است با خود گفتم کاری را انجام دادم که محمد بن سیرین انجام دادن آن را خوش نمی دارد، این موضوع را به او گفتم و افزودم مگر نمی گفتم کسی جز آنکه قرآن را جمع کرده است - پیش از دیگران قرآن حفظ است - نباید پیشنهاد شود؟ گفت من از این جهت خوش نمی دارم جلو بیفتم که در آن صورت مردم خواهند گفت محمد پیشنهاد می کند. گوید محمد بن عبدالله از گفته ابن عون از گفته خود محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* لگد کردن و ایجاد زحمت برای مردم را به منظور جلورفتن در صفهای نماز خوش نمی داشته اند و برخی از مردم می گویند محمد بن سیرین اینگونه رفتار می کند و حال آنکه من کتف و زانوی مردم را لگد نمی کنم ولی چنان است که چون می آیم کسی مرا می شناسد و راه می گشاید و جلو می روم، همچنین دیگری می شناسد و برای من راه می گشاید و بدینگونه جلو می روم.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* مسجد محمد بن سیرین و برادرش انس و خواهرش حفصه را در خانه سیرین دیدم که با فرش پنبه‌یی - زیلو - فرش بود و نه کسی و نه کودکی آن جا قدم نمی گذاشت.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از حبیب بن شهید از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که حسن بصری متواری بود یکی از دخترانش درگذشت، پیش او رفتم گفت چنین و چنان کنید و امید داشتم به من دستور دهد که بر پیکرش نماز بگزارم ولی حسن گفت هنگامی که جنازه اش را بیرون آوردید به محمد بن سیرین بگویید بر او نماز بگزارد.

گوید عمرو بن عاصم از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است \* از محمد بن سیرین شنیدم می گفت هنگامی که مردی شده بودم خودم را با کشتن شتر نر بزرگی عقیقه کردم.

گوید ابواسامه از مهدی بن میمون ما را خبر داد که می گفته است \* ابن سیرین را دیدم که طیلسان می پوشید، در زمستان عبای سپید و عمامه سپید و پوستین می پوشید. گوید عمرو بن عاصم از سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین را دیدم که جامه های یمنی و طیلسان و عمامه می پوشید.

گوید یحیی بن خلیف، از ابوخلده ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین را دیدم که عمامه سپید چسبانی بر سر داشت و دنباله آن را از پشت سر آویخته بود.

گوید عمرو بن عاصم از ابوالاشهب ما را خبر داد که می گفته است \* بر تن محمد بن سیرین جامه کتانی دیدم.

گوید معن بن عیسی از محمد بن عمرو از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* از انس بن مالک درباره خضاب کردن حضرت ختمی مرتبت پرسیدم، گفت آن حضرت به آن اندازه موی سپید نداشتند که نیازمند خضاب باشند ولی ابوبکر با حنا و کتم خضاب می بست، ابن سیرین می گفته است از آن پس من با حنا و کتم خضاب می بندم. گوید یحیی بن خلیف بن عقبه از گفته ابوخلده ما را خبر داد که می گفته است \* ابن سیرین را دیدم که با رنگ زرد خضاب می بست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفته ابوکعب ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین به کفش دوز و پینه دوز هرگاه می خواست کفش او را بدوزد یا پینه زند می گفت نخها را با آب دهان خود خیس نکند.

گوید معن بن عیسی از محمد بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است \* ابن سیرین را دیدم که موهای سبیل خود را بدان گونه که بعضی از مردم کوتاه می کنند کوتاه نمی کرد. گوید عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از حمید ما را خبر داد که می گفته است \* محمد بن سیرین به شوئی پدر محفوظ دستور داد برای او حله بی یمنی فراهم آورد که پیکرش را در آن کفن کنند.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است \* وصیت ابن سیرین چنین بود: محمد بن سیرین به فرزندان و افراد خانواده خود سفارش می کند که از خدا بترسند و کدورت های میان خویش را اصلاح کنند و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کنند اگر مؤمن هستند و ایشان را به آنچه ابراهیم علیه السلام و یعقوب پسران خود را سفارش فرموده اند سفارش می کند که «ای پسران من! همانا که خداوند برای شما دین را برگزیده است و نباید که شما بمیرید مگر آنکه مسلم و گردن نهاده - به آیین خدایی باشید»<sup>۱</sup> و آنان را وصیت می کند که برادری با انصار را و اینکه دوستان ایشان در دینداری باشید رها نکنند.

۱. آیه یکصد و سی و دوم، سوره دوم - بقره.

و بیهوده مدعی نشوند که از انصار و نژادگان ایشانند که پاکدامنی و راستی بهتر و ماندگارتر از زنا و دروغ است، و اگر برای من حادثه‌یی پیش آمد - درگذشتم - درباره آنچه از من باقی بماند همین چیزهایی است که وصیت کرده‌ام، مگر آنکه آن را تغییر دهم - در آن تجدید نظر کنم.

گوید بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت پدرم از گفته پدرش یعنی عبدالله پسر محمد بن سیرین برای ما نقل کرد که می‌گفته است \* هنگامی که ضمانت پرداخت وام پدرم را کردم پدرم گفت یعنی به صورت تمام و کمال؟ گفتم آری، پدرم برای من دعای خیر کرد.

گوید بکار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است \* عبدالله پسر محمد بن سیرین سی هزار درم وام پدر خود را پرداخت کرد، و عبدالله نمرود تا آنکه اموال او به سیصد هزار درم یا حدود آن رسید.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از ایوب، از محمد بن سیرین ما را خبر داد \* که دستور می‌داده است برای پیراهن میت بندک‌هایی بگذارند و بر یکدیگر ببندند.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از هشام از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* برای کفن او بندک بگذارند ولی بر یکدیگر نبندند و پیوسته نسازند، ایوب - که روایت پیش را نقل کرده است - می‌گفته است من بندکهای پیراهن - کفن - محمد را بستم.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* محمد بن سیرین به روز جمعه‌یی درگذشت، ایوب و ابن عون او را غسل دادند و نمی‌دانم چه کسان دیگری همراهشان بوده‌اند.

گوید معن بن عیسی از محمد بن عمرو و هم از گفته هشیم از منصور مرا خبر دادند که می‌گفته‌اند \* محمد بن سیرین به سال یکصد و ده هجری صد روز پس از مرگ حسن بصری درگذشت، و بکار بن محمد ما را خبر داد که محمد بن سیرین در هشتاد و چند سالگی درگذشته است.<sup>۱</sup>

۱. حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء ج ۲، صص ۲۹۰-۲۹۳، شرح حال ابن سیرین را به تفصیل آورده است.

### مَعْبَد بن سیرین

او از محمد بن سیرین و دیگر برادرانش بزرگتر و محدثی مورد اعتماد بوده و حدیثهایی روایت کرده و از پسر ابوسعید خدری حدیث شنیده است.

گوید بکار بن محمد از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* معبد و انس دو پسر سیرین و عمره و سوده دو دختر او از کنیز فرزندان انس بن مالک متولد شدند، انس بن مالک پس از آنکه آن کنیز پسری به نام معبد و دختری به نام ام حرام برای او آورد از او کناره گرفت و سپس او را به همسری سیرین درآورد.

### یحیی بن سیرین

او برادر پدر و مادری محمد بن سیرین است و صفیه مادر ایشان است. گوید، بکار بن محمد ما را خبر داد و گفت \* به من خبر رسیده است که سیرین پسران خود را پیش ابوهریره فرستاد و چون پیش او رفتند پسرش یحیی از دیگران بیشتر حدیث حفظ داشت و ابوهریره به همین سبب به او کنیه ارزانی داشت، یحیی محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است و پیش از محمد بن سیرین در جرجرایا درگذشته است و گورش آنجاست.

گوید حفص بن غیاث از گفته عاصم احول، از گفته حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* انس بن مالک از من پرسید یحیی بن سیرین با چه بیماری بی درگذشت؟ گفتم با طاعون مرد، انس گفت طاعون برای هر مسلمانی چون شهید شدن است.

### انس بن سیرین

کنیه اش ابو حمزه است، نام و کنیه او نام و کنیه انس بن مالک است، حماد بن زید در یک حدیث کنیه او را ابو موسی دانسته است، انس مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

گوید، سعید بن عامر از گفته اسماء بن عبید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که زاده شده ام مرا پیش انس بن مالک برده اند و او نام و کنیه

خودش را بر من نهاده است. گوید خالد بن خداش، از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است \* من یک سال باقی مانده از خلافت عثمان بن عفان زاده شده‌ام. گوید عمرو بن عاصم از ابو عوام، از قتادة ما را خبر داد که می‌گفته است \* عبدالله بن زبیر انس بن مالک را به امارت بصره گماشت<sup>۱</sup> او وابسته خود انس بن سیرین را فرا خواند و به کارگزاری بر ائله گماشت<sup>۲</sup>، گوید انس بن سیرین به انس بن مالک گفت آیا می‌خواهی مرا به گرفتن خراج از بازرگانان بگماری؟ انس بن مالک گفت آیا به نامه عمر بن خطاب در این باره راضی خواهی شد؟ و آن نامه را برای او بیرون آورد که عمر در آن نبشته بود باید از بهره بازرگانان مسلمان از هر چهل درم یک درم و از بازرگانان اهل ذمه از هر بیست درم یک درم و از بازرگانان مردمی که در حال جنگ با مسلمانان هستند از هر ده درم یک درم گرفته شود.<sup>۳</sup>

گوید انس بن سیرین پس از محمد بن سیرین در گذشته است.

### ابونضرة

نامش منذر و پسر مالک پسر قطعة است، او از افراد خاندان عوقه است که از شاخه‌های قبیله عبدالقیس است، او که محدثی پرحدیث بوده به خواست خدا مورد اعتماد است هر چند که همگان به حدیث او حجت نمی‌آورده‌اند.

یحیی بن سعید قطان از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است سلیمان تیمی و ابن عون برای تسلیت‌گویی در سوگ مادرم پیش من آمدند، سلیمان می‌گفت ابونضرة برای ما چنین حدیث کرده است، ابن عون گفت من ابونضرة را دیده‌ام ولی سلیمان می‌گفت من او را ندیده‌ام. گوید مسلم بن ابراهیم از خالد بن حرمله پدر حرمله بن خالد که پسر عموی ابونضرة

۱. در منابع دیگری که در دسترس این بنده بود موضوع امارت انس بن مالک بر بصره نیامده است. زامباور هم نام او را در امیران بصره نیاورده است.

۲. ائله: شهری کهن در کنار رود دجله و چهار فرسنگی بصره که به روزگار عبدالله بن زبیر انس بن سیرین به حکومت آن گماشته شده است، برای آگهی بیشتر به مقاله مفصل آقای علی رفیعی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی مراجعه فرمایید.

۳. برای آگهی بیشتر در این باره به نامه‌های شماره ۳۶۸ بم و ۳۶۸ بس در وثائق ص ۳۸۱ ترجمه این بنده مراجعه شود.

است ما را خبر داد که می‌گفته است \* مؤثره دختر اربک برای من نقل کرد که ابونضرة همراه همسر خویش زینب برای جهاد به خراسان رفته است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از صالح بن راشد ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابونضرة را دیدم که ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید عمرو بن عاصم از ابواشهب ما را خبر داد که می‌گفته است \* گاهی می‌دیدم که ابونضرة ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از صالح بن راشد ما را خبر داد که می‌گفته است \* بر سر ابونضرة عمامه سیاه دیدم.

گوید عفان بن مسلم و مسلم بن ابراهیم هر دو از گفته مهدی بن میمون ما را خبر دادند که می‌گفته است \* هنگامی که ابونضرة مرد حسن بصری را دیدم که همراه ما و درحالی که پیش‌نماز بود بر جنازه ابونضرة نماز گزارد، و سپس نماز ظهر فرا رسید حسن بصری همچنان در گورستان پیش‌نمازی ما را برعهده گرفت و گویی هیچ گوری از سمت چپ و راست وجود ندارد و پرده‌یی - برای خاک‌سپاری ابونضرة - کشیده نشده است، - جواز اقامه نماز واجب در گورستان - گوید ابونضرة در حکومت عمر بن هبیره بر بصره درگذشت.

### سعد بن هشام بن عامر انصاری

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید از علی بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است از زرارة بن اوفی و حسن بصری و ابونضرة شنیدم که از سعد بن هشام بن عامر انصاری حدیث نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیش عایشه رفتم و نسب خود را برای او بازگو کردم، پرسید تو پسر همان کسی هستی که در جنگ احد کشته شده است؟ گفتم آری، گفته‌اند که سعد بن هشام ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

### علقمة بن عبدالله مزنی

محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است و به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز درگذشته است.

## بکر بن عبدالله مزنی

او برادر علقمه نیست محدثی مورد اعتماد و امین و استوار و پرحدیث و فقیه و سخن او حجت بوده است، او برادری مادری داشته که نامش خطاب و پسر جبیر بن حیه ثقفی بوده است.

گوید موسی بن اسماعیل از گفته معتمر ما را خبر داد که می گفته است \* پدرم می گفت حسن بصری گزیده تر پیرمرد و بکر بن عبدالله گزیده تر جوانمرد بصره اند.

گوید مسلم بن ابراهیم از گفته عبدالله پسر بکر ما را خبر داد که می گفته است خواهرم ام عبدالله دختر بکر مرا خبر داد که از پدر شنیده که می گفته است \* بر خود واجب کرده ام که اگر بشنوم مردمی درباره قدر سخن می گویند برخیزم و دو رکعت نماز بگذارم.

گوید مسلم بن ابراهیم از گفته عبدالله پسر بکر بن عبدالله مزنی ما را خبر داد که می گفته است \* ابو عبدالله از پدرم مرا خبر داد که در عرفات در حال وقوف بوده و گریسته و گفته است اگر نه این است که من هم میان ایشان در عرفات وقوف کرده ام می گفتم که آمرزیده شده اند.

گوید عفان بن مسلم، از مرجی بن وادع، از غالب قطان ما را خبر داد که می گفته است \* بکر بن عبدالله می گفته است، از سخن گفتنی که اگر آن را درست گفته باشی پاداشی نمی بری و اگر نادرست گفته باشی گناه کرده ای، پرهیز کن و این بدگمانی نسبت به برادر مسلمان تو است.

گوید موسی بن اسماعیل از عبدالله بن ابی داود ما را خبر داد که می گفته است \* از بکر بن عبدالله مزنی شنیدم می گفت هرگاه کسی با تو همراه می شود و بند کفش او پاره شود و تو به احترام او توقف نکنی تا بند کفش خود را اصلاح کند دوست و همراه او نخواهی بود، و چون برای ادرار کردن بنشیند و تو درنگ نکنی تا از آن کار فارغ نشود دوست و همراه او نخواهی بود، گوید حسن بصری بکر بن عبدالله را جوانمرد بسیار زیرک می نامید، گوید موسی بن اسماعیل، از ابو هلال، از غالب از خود بکر بن عبدالله ما را خبر داد که چون او را برای تفویض مسند قضاوت پیش امیر برده اند گفته است \* ای امیر! هم اکنون درباره خودم خبری می دهم و بنگر و دقت کن، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست مرا



آگاهی و دانشی به قضاوت نیست، اگر در این گفته راستگو باشم تو را نشاید که مرا بر قضا بگماری، و اگر دروغگو باشم تو را نشاید که دروغگویی را بر قضا بگماری.<sup>۱</sup>

گوید عفان بن مسلم، از معتمر، از حمید طویل از گفته خود بکر بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است: \* امیدوارم زندگانی توانگران را داشته باشم و مرگ بی نوایان را، گوید و همینگونه بود، جامه می پوشید و پیش بی نوایان می رفت و با آنان می نشست و گفتگو می کرد و می گفت بی نوایان با این کار شاد و خرسند می شوند.

گوید عفان بن مسلم از گفته معتمر ما را خبر داد که می گفته است: \* از پدرم شنیدم می گفت ارزش جامه های بکر بن عبدالله چهار هزار درم بود، گوید مادرش زنی بسیار توانگر بود و شوهری بسیار توانگر داشت و شوهر خوش نمی داشت هیچ یک از تقاضاهای همسرش را رد کند.

گوید عبدالله بن جعفر از عبیدالله بن عمرو از کلثوم بن جوشن ما را خبر داد که می گفته است: \* بکر بن عبدالله طبلسانی را به چهار صد درم خرید، خیاط می خواست آن را ببرد و خواست برای مشخص کردن مقاطع بر آن خاک بریزد، بکر به او گفت دست نگهدار و فرمان داد کافور ساییدند و بر آن ریختند.

گوید عمرو بن عاصم از عتبه بن عبدالله عنبری ما را خبر داد که می گفته است: \* شنیدم بکر بن عبدالله مزنی در دعای خود چنین می گفت، چنانم و بامداد کرده ام در حالی که آنچه را امید دارم مالک آن نیستم - به دست نیآورده ام - و هرچه را ناخوش می دارم نمی توانم از خود کنار زنم، کارم به دست دیگری است. هیچ بی نوایی از من بی نواتر نیست. سپس می گفت ای آدمی زاد امیدوار باش به امیدی که تو را از مکر خدا در زینهار می ندارد و بترس ترسیدنی که تو را از رحمت خدا نومید نسازد.

گوید عمرو بن عاصم، از ابوشهب ما را خبر داد که می گفته است: \* شنیدم بکر بن عبدالله در دعای خویش چنین می گفت «بارخدا یا به فضل خود چنان روزی بی به ما ارزانی دار که سپاس ما را برای تو بیفزاید و نیز نیاز و بی نوایی ما را به درگاه تو فزون دارد و ما را از غیر تو بی نیازی و خویشتن داری دهد.

گوید عفان بن مسلم از ابو هلال ما را خبر داد که چون روز جمعه فرا می رسید مردم

۱. به راستی که باید در همه روزگاران این موضوع در نظر گرفته شود.

برای عیادت بکر به خانه‌اش می‌رفتند و می‌نشستند. بکر می‌گفت از مریض عیادت می‌شود و از سالم زیارت.<sup>۱</sup>

گوید ابو ولید هشام طیالسی از ابو عمر زیاد بن ابی مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است \* بکر بن عبدالله را دیدم که موهای خود را به رنگ سیاه خضاب می‌بست. گوید مومل بن اسماعیل ما را خبر داد که بکر بن عبدالله به سال یکصد و شش در گذشته است، و از کس دیگری شنیدم می‌گوید به سال یکصد و هشت در گذشته است، و همان گفته در نظر ما استوارتر است.

گوید علی بن محمد، از مبارک بن فضالة ما را خبر داد که می‌گفته است \* حسن بصری در حالی که سوار بر خری بود در تشییع پیکر بکر بن عبدالله شرکت کرد و مردم را دید که ازدحام و برای یکدیگر زحمت ایجاد می‌کنند یعنی منتظر فرصت می‌مانند و همینکه به تابوت دست می‌یابند و می‌توانند آن را بر دوش گیرند دیگران را عقب می‌زنند، حسن گفت کیفی که به دست می‌آورند بیش از پاداشی است که به آن برسند.

### ابوعبدالله جَسْرِي

جَسْر نام شاخه‌یی از قبیله عنزة است، او محدثی شناخته‌شده و کم‌حدیث بوده و از معقل بن یسار روایت کرده است.

### سنان بن سَلْمَة بن محبِق هُدَلِي

محدثی نامور و کم‌حدیث بوده و در پایان حکومت حجاج بن یوسف بر عراق در گذشته است.

### برادرش موسی بن سَلْمَة بن محبِق هُدَلِي

کم‌حدیث بوده و از ابن عباس روایت کرده است و قتاده از او روایت کرده است.

۱. ظاهراً منظور کوتاه بودن مدت عیادت است و طولانی بودن مدت زیارت.

## عبدالله بن رباح انصاری

محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است. گوید سلیمان بن حرب، از اسود بن شیبان سدوسی، از خالد بن سمیر سدوسی ما را خبر داد که می‌گفته است \* عبدالله بن رباح انصاری که انصار به او فقه آموخته بودند به بصره و پیش ما آمد.

## عبدالله بن صامت

برادرزاده ابوذر غفاری و دارای کنیه ابونضر و محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

## ابوسعید رقاشی

نامش قیس و برده آزاد کرده و وابسته ابوساسان حُضین بن منذر رقاشی است، ابوسعید محدثی کم حدیث بوده و از ابن عباس روایت کرده است.

## حکم بن أعرج

از ابن عباس روایت کرده و او را حدیثهایی است.

## أنیس

کنیه‌اش ابو عُرَیّان است، او به هنگام حصارِ بودن محمد بن حنفیه همراه او بوده است.

## ابولید

نامش لُمَاذَة و پسر زبار از دی و از شاخهٔ جهضمی هاست، از علی علیه السلام حدیث شنیده است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

### مُورِق بن مُشْمَرَج عَجَلِي

کنیه اش ابو معتمر و محدثی مورد اعتماد و عابد بوده است.

گوید عفان بن مسلم، از جعفر بن سلیمان، از معلی بن زیاد ما را خبر داد که می گفته است \* مورق عجللی می گفت کاری است که بیست سال است در جستجوی آنم و هنوز آن را به دست نیاورده ام و هرگز جستجو کردن آن را رها نمی کنم، از او پرسیدند ای ابو معتمر آن کار چیست؟ گفت سکوت دربارهٔ چیزی که مرا به کار نمی آید و مربوط به من نیست. گوید یحیی بن خلیف بن عقبه، از هشام بن حسان ما را خبر داد که می گفته است \* مورق عجللی می گفت ده سال است سکوت را آموزش می بینم.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از یزید شنی اعرج ما را خبر داد که می گفته است \* از مورق عجللی شنیدم می گفت من کم خشمگین می شوم و گاه سالی بر من می گذرد و خشمگین نمی شوم و بسیار کم است که به هنگام خشم سخنی گویم یا کاری انجام دهم که چون خشم من آرام گیرد بر آن کار و سخن پشیمانی برم.

گوید یحیی بن خلیف از هشام بن حسان از مورق عجللی ما را خبر داد که می گفته است \* هرگز در حال خشم و غضب سخنی نگفتم که در حال رضا و خشنودی از آن پشیمان شوم.

گوید یحیی بن خلیف از هشام بن حسان از مورق ما را خبر داد که می گفته است \* هرگز آکنده از خشم نشدم و بیست یا بیست و چند سال است که حاجتی را از پیشگاه پروردگار می خواهم و هنوز برآورده نفرموده است و من هم از دعا و مسئلت خسته نشده ام.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از هشام بن حسان از حفصه ما را خبر داد که

می گفته است \* مورق عجلی پیش ما می آمد و می پرسیدیم افراد خانواده ات چگونه اند؟ می گفت به خدا سوگند در وفور نعمت هستید.

گوید عفان بن مسلم از جعفر بن سلیمان از هشام، از گفته حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* مورق عجلی به دیدار ما می آمد، روزی پیش ما آمد سلام داد پاسخ دادم او از حال من پرسید و من از حال او پرسیدم و گفتم زن و فرزندان تو چگونه اند؟ گفت در وفور نعمت هستید، گفتم خداوند را که پروردگار تو است ستایش کن، گفت به خدا سوگند بیم داشتم که از تنگدستی از پا در آیند.

گوید عفان از جعفر بن سلیمان از سعید جریری ما را خبر داد که می گفته است \* مورق عجلی از کنار انجمن قبیله خود می گذشت بر آنان سلام داد و ایشان سلامش را پاسخ دادند، مردی از قبیله به او گفت، همه احوال تو پسندیده است و روبراه است؟ گفت دوست می داشتم یک دهم آن چنین می بود.

گوید عفان بن مسلم از گفته ابوزید ثابت بن یزید از عاصم از خود مورق ما را خبر داد که می گفته است \* سخن ایشان تعریض بوده است.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید از یزید اعرج شنی ما را خبر دادند که می گفته است \* مردی به مورق عجلی گفت ای ابومعتمر از نفس خویش به تو شکایت می کنم که نمی توانم نماز بگذارم و روزه بگیرم، مورق گفت چه بد خود را وصف کردی! هرگاه از انجام نیکی ناتوانی از انجام بدی هم خود را ناتوان ساز، که من برای فرار از بدی خوشنود می شوم که لحظه یی بخوابم.

گوید عفان بن مسلم، از همام بن یحیی از قتاده ما را خبر داد که مورق عجلی می گفته است \* برای انسان مؤمن در این دنیا مثلی بهتر از این پیدا نکرده ام که همچون کسی است که در دریا بر پاره تخته یی قرار گرفته و فریاد خدایا خدایا برداشته است که شاید حق تعالی او را نجات دهد.

گوید کثیر بن هشام از حماد بن سلمه از ابوتیاح از مورق عجلی ما را خبر داد که می گفته است \* به روزگاری که مردم از طاعت کردگار کناره می گیرند کسی که به طاعت دست می یازد چون کسی است که پس از گریز از جنگ دوباره به حمله روی آورد.

گوید یحیی بن خلیف از هشام بن حسان از مورق ما را خبر داد که می گفته است \* هیچ یک از افراد خانواده ام نیست که اگر در مرگ او برای خود خیری ببینم دوست

نداشته باشم که بمیرد!؟

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از جمیل بن مره از مورق ما را خبر داد که می‌گفته است \* هیچ کس بر روی زمین نیست که اگر در مرگ او برای من ثواب منظور شود مگر اینکه دوست می‌دارم که او بمیرد! حماد می‌گفته است در همان هنگام مادر مورق زنده بوده است.

گوید عفان از معتمر ما را خبر داد که می‌گفته است \* پدرم برایم نقل کرد که مورق موهای سر مادرش را برای زدودن شپش و تخم آن بررسی می‌کرد.

گوید سعید بن عامر از ابو محمد موسی ما را خبر داد که می‌گفته است \* گاهگاهی مورق پیش برادران خود می‌رفت و درمهایی پیش آنان می‌نهاد و می‌گفت این را تا هنگامی که پیش شما برگردم نگهدارید، و چون از خانه بیرون می‌آمد می‌گفت شما را از آن حلال کردم - به هر مصرفی که می‌خواهید برسانید.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از جمیل بن مره ما را خبر داد که می‌گفته است \* مورق در بصره با همیان درم به خانه ما می‌آمد و می‌گفت این را در خانه خود برای من نگهدارید و هرگاه نیازمند شدید آن را هزینه کنید، و دیگر مراجعه نمی‌کرد.

گوید عفان بن مسلم از جعفر بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است \* یکی از یاران ما می‌گفت مورق بازرگانی می‌کرد و چون سودی می‌برد هنوز هفته نگذشته بود که چیزی از آن پیش او باقی نمی‌ماند، هر دوستی را می‌دید پانصد درم، چهارصد درم، سیصد درم به او می‌داد و می‌گفت این را برای ما پیش خود نگهدار تا هنگامی که نیازمند به آن شویم، پس از آن به دیدار آن دوست می‌رفت و می‌گفت آن را هرگونه که می‌خواهی مصرف کن، اگر دوستی می‌گفت به آن نیازمند نیستم، می‌گفت به خدا سوگند که من هرگز آن را نمی‌گیرم، هرگونه می‌خواهی رفتار کن.

گوید عمرو بن عاصم کلابی از قریش بن حیان از گفته بانویی به نام میمونه دختر مذعور ما را خبر داد که می‌گفته است \* مورق عجلی به خانه ما آمد - از کنار خیمه‌های ما گذر کرد - یکی از غلامان ما برای او تخم مرغ در دیگ کوچکی پخت، مورق از او پرسید این دیگچه چیست؟ گفت پیش من گرو است، مورق گفت آیا می‌توانی خودت این تخم مرغت را بخوری و مرا از آن بی‌نیاز کنی؟ میمونه می‌گفته است مورق را خوش نیامد که غلام دیگچه گروی را مورد استفاده قرار داده بود.

گوید عفان بن مسلم، از مهدی بن میمون از غیلان بن جریر، از مورق عجلی، ما را خبر داد که مباحه کاری را به صورت ده یازده یا ده دوازده خوش نمی داشته و آن را مکروه می شمرده است.<sup>۱</sup>

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید از غیلان بن جریر ما را خبر داد که می گفته است \* حجاج بن یوسف مورق را زندانی کرد، مطرف مرا دید و گفت درباره دوست خود چه کردید؟ گفتم همچنان زندانی است، گفت بیا برای او دعا کنیم، مطرف دعا کرد و ما آمین گفتیم، شامگاه همان روز حجاج از اندرونی بیرون آمد و به مردم بار داد و مردم پیش او آمدند از جمله کسانی که آمدند پدر مورق بود، حجاج پاسداری را فراخواند و گفت این پیرمرد را با خود به زندان ببر و پسرش را به او بسپار، گفته اند مورق به روزگار امیری عمر بن هبیره بر عراق در گذشته است.

## ابومجلز

نامش لاحق و نام پدرش حُمَید و سدومی است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است و به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز و پیش از حسن بصری در گذشته است.

## عبدالملک بن یعلی لیشی

او پیش از حسن بصری قاضی بصره بوده و به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز در گذشته است.

## غزوان بن غزوان رقاشی

مردی نیکوکار و فاضل و عابد بوده است.

۱. کلمه های ده یازده و ده دوازده به همین صورت در متن حدیث آمده است که نشانی از نفوذ واژه های فارسی در قرن اول هجری به زبان عربی و متون احادیث است.

گوید عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از ثابت از انس ما را خبر داد که می‌گفته است \* غزوان نمی‌خندیده است، ابوموسی اشعری به او گفته است ای غزوان! مرا خبر رسیده است که تو نمی‌خندی، غزوان پاسخ داده است آری آه آه با این حالت چه کنم.

گوید ربیع بن ابراهیم، از سلام بن ابی مطیع از یونس بن عبید ما را خبر داد که می‌گفته است \* غزوان رقاشی فراوان از روی قرآن قرآن می‌خواند، مادری فرتوت از دوره جاهلی داشت، مادر روزی او را گفت ای غزوان آیا نشانی از شتری که در دوره جاهلی گم کرده‌ایم در این قرآن نمی‌بینی؟! غزوان بدون آنکه ناراحت شود و بدون آنکه در سخن درستی کند گفت مادر جان! به خدا سوگند که در این کتاب وعده پسندیده و نیکو می‌یابم.

گوید یحیی بن راشد، از عثمان بن عبدالحمید رقاشی ما را خبر داد که می‌گفته است \* از پیرمردان قبیله خویش شنیده‌ام که می‌گفتند غزوان چهل سال خنده نکرد، و چون غزوان به جهاد می‌رفت، هنگامی که همسفران و دوستان غزوان برمی‌گشتند مادر غزوان به استقبال آنان می‌رفت و از ایشان می‌پرسید آیا غزوان را می‌شناسید - از او خبری دارید؟ آنان می‌گفتند ای پیرزال عزیز، غزوان سالار و سرور مردم است.

## علاء بن زیاد

بن مطر بن شریح عدوی، از خاندان عدی بن عبد منات بن ادّ بن طانجه بن الیاس بن مُضَرّ است، محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از اسحاق بن سوید، از گفته خود علاء بن زیاد ما را خبر داد که می‌گفته است \* پدرش زیاد بن مطر وصیت کرده و گفته است اگر مرگ من فرا رسید بنگرید که فقیهان مردم بصره شما را به چه چیزی فرمان می‌دهند همان را به کار بندید، گوید از فقیهان پرسیدیم درباره وصیت او به یک پنجم اموالش توافق کردند.

گوید فضل بن دکین، از ابوخلده ما را خبر داد که می‌گفته است \* علاء بن زیاد را می‌دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید علاء بن زیاد به روزگار امارت حجاج بن یوسف بر عراق در گذشته است.



## حَنْظَلَةُ بْنُ سَوَادَةَ

او علی علیه السلام را در حالی که موی ریش خود را با رنگ زرد خضاب فرموده بوده دیده است.

## رُفَيعٌ

پدر کبیر بن رفیع است و از علی که خدایش از او خشنود باد حدیث شنیده است.

## عُمَرُ بْنُ جَاوَانَ

یکی از افراد خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است، گوید ابو عوانه در حدیث خود نام او را به صورت عمرو آورده است.

## ابونعامه حنفی

نامش قیس و نام پدرش عبایه است، جریری و کهمس از او روایت کرده‌اند.

## ابونعامه سعدی

نامش عبدربه است، ایوب و حماد بن سلمه و شعبه از او روایت کرده‌اند.

## ابونعامه سعدی

او از خاندان سعد بن زید منات بن تمیم است، نامش عوف و نام پدرش قیس بن حصین بن یزید است، او پسر عموی عتبی بن ضمیره بن یزید است.

### ابومصعب مازنی

نامش هلال و نام پدرش یزید است و از ابوهریره روایت کرده است.

### ابوحبره ضبعی

نامش شیخه و نام پدرش عبدالله است، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده و کم حدیث بوده است.

### ابوالملیح هذلی

نامش عامر و پسر اسامة بن عمیر است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است، ایوب و جز او از ابوالملیح روایت کرده اند و به سال یکصد و دوازده درگذشته است. گوید مردی از فرزندان ابوملیح مرا خبر داد که ابوملیح یک سال یا حدود یک سال پیش از حسن بصری درگذشته است و حسن در تشییع جنازه او حاضر بوده است.<sup>۱</sup> گوید عفان بن مسلم، از وهیب، از ابن عون از گفته خود ابوملیح ما را خبر داد که او کارگزار ابله بوده و در نماز جمعه بصره حاضر می شده است. گوید یزید بن هارون، از عقبه بن ابی صهباء، از عالیہ قیسی ما را خبر داد که می گفته است \* ابوملیح وصیت کرده است که ایشان پس از مرگ او موهای سبیلش و ناخن هایش را کوتاه کنند.

### یزید بن هرمز فارسی

برده آزاد کرده و وابسته دوسی ها و به روز جنگ حره فرمانده بردگان آزاد کرده و

۱. با توجه به این موضوع که به گفته ابن سعد مرگ حسن بصری به سال یکصد و ده بوده است، یکی از این دو روایت سست است.

وابستگان بوده است، یزید بن هرمز ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

### عُمیر بن اسحاق

از مردم مدینه بوده که به بصره کوچ کرده و آنجا ساکن شده است، محدثان بصره همچون ابن عون و جز او از عمیر بن اسحاق روایت کرده‌اند و هیچ کس از مردم مدینه از او چیزی روایت نکرده است، عمیر بن اسحاق گاهی از ابوهریره و جز او روایت کرده است. گوید، رُوح بن عبادة، از ابن عون، از عُمیر بن اسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است آن گروه از یاران حضرت ختمی مرتبت که محضرشان را درک کرده‌ام بیشتر از آن گروهی بودند که پیش از من درگذشته‌اند و هرگز مردمی را آسان‌گیرتر و خوش‌روش‌تر از آنان ندیده‌ام.

### ابویزید مدنی

از مردم مدینه بوده و به بصره کوچ کرده است، عوف و دیگر محدثان بصره از او روایت کرده‌اند و او از ابن عباس و جز او روایت کرده است.

### معاویة بن قره بن ایاس

بن هلال بن رثاب بن عبید بن سواءه بن ساریة بن ذبیان بن ثعلبة بن سلیم بن اوس بن مَرینة، کنیه‌اش ابوایاس و محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است. گوید قبیصة بن عُبَیة، از سفیان، از خالد حذاء ما را خبر داد که می‌گفته است \* از معاویة بن قره پرسیدند پسرت چگونه است؟ گفت چه نیکو پسری است کار دنیای مرا کفایت کرده و مرا برای آخرت خودم آسوده‌بال ساخته است.

### عبدالله بن بُریدة

بن حُصیب اسلمی.

گوید یعقوب بن ابراهیم بن کثیر عبدی، از گفته ابو تمیله یحیی بن واضح، از ریح بن هلال طایی، از گفته خود عبدالله بن بریده ما را خبر داد که می گفته است \* سه سال از خلافت عمر گذشته بوده است که من زاده شده‌ام، گوید عبدالله و برادرش سلیمان همزاد بوده و یک بار زاده شده‌اند، عبدالله بن بریده می گفته است پدرم پیش عمر نشسته بوده است که یکی از غلامان ما پیش او رفته و گفته است پسری برای تو زاده شد، پدرم گفته است تو آزادی، سپس غلام دیگری پیش پدرم رفته و گفته است، پسری برای تو زاده شد، پدرم گفته است فلانی پیش از تو این مژده را آورد، غلام گفته است این پسر دیگری است، عمر بن خطاب به پدرم گفته است و این یکی را، یعنی این غلام را هم آزاد کن.

گوید یعلی بن عبید، از صالح بن حیان ما را خبر داد که کنیه عبدالله بن بریده ابوسهل بوده است و گفته‌اند که او از پدرش بریده و از عبدالله بن عمر روایت کرده است.

### برادرش سلیمان بن بریده

بن حُصَیب اسلمی، از پدرش روایت کرده است، و کعب گفته است اهل نظر می گویند سلیمان از برادرش بیشتر مورد اعتماد و دارای حدیثهای استوارتری بوده است.

### یوسف بن مهران

محدثی مورد اعتماد بوده و از ابن عباس روایت کرده است.  
گوید عفان از حماد بن زید، از علی بن زید ما را خبر داد که از یوسف بن مهران یاد کرده و گفته است \* مرتبه حفظ او در حدیث همسنگ حفظ عمرو بن دینار بوده است.

### ابوجلد جونی

جَوْن نام شاخه‌یی از قبیله اَزْد است، نامش جیلان و نام پدرش فَرَوَة و محدثی مورد اعتماد بوده است.

گوید موسی بن اسماعیل از گفته ابان، از ابو عمران ما را خبر داد که می گفته است

\* ابو جلد کتاب‌ها را می‌خواند - ظاهراً یعنی کتابهای اهل کتاب را می‌خوانده است.  
گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید از گفته میمون بن دختر ابو جلد ما را خبر داد که  
می‌گفته است \* پدرم هر هفت روز یک بار قرآن را ختم می‌کرد و تورات را در هر شش  
روز یک بار ختم می‌کرد، تورات را با دقت و نگرستن به خطوط آن می‌خواند، روزی که  
تورات را ختم می‌کرد مردم گرد می‌آمدند و می‌گفت گفته می‌شود که به هنگام ختم تورات  
رحمت نازل می‌شود.<sup>۱</sup>

### ابو حسان اَعْرَج

نامش مُسَلِم و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

### ابو سلیل قیسی

نامش ضَرِیب و نام پدرش نُقَیر و از قبیله قیس بن ثعلبه و ان شاء الله محدثی مورد اعتماد بوده  
است.

### بشیر بن کعب عدوی

ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

### بشیر بن نهیک سدوسی

محدثی مورد اعتماد بوده است، از ابوهریره و بشیر بن خصاصیة روایت کرده است.  
گوید عفان بن مسلم از یحیی بن سعید قطان از عمران بن حُدیر از ابو مجلز از گفته  
خود بشیر بن نهیک ما را خبر داد که می‌گفته است \* کتاب خود را که احادیث را در آن

۱. به راستی که این یش و دقت درخور توجه است و نشانی از روشن بینی است.

نوشته بودم پیش ابوهریره بردم و بر او خواندم و گفتم درست است که این‌ها را از تو شنیده‌ام؟ گفت آری.

## خالد بن سمیر<sup>۱</sup>

### ابوجوزاء ربعی

گوید، عفان بن مسلم، از سعید بن زید، از عمرو بن مالک نُکَری ما را خبر داد که می‌گفته است \* نام ابوجوزاء اوس و نام پدرش خالد ربعی بوده است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از مسمر بن ریان ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابوجوزاء ربعی را دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید مسلم بن ابراهیم، از یحیی بن عمرو بن مالک نُکَری ما را خبر داد که می‌گفته است \* پدرم برایم نقل کرد که ابوجوزاء هرگز چیزی را لعن و نفرین نکرد و هرگز خوراکی را که نفرین شده باشد نخورد و چنان بود که به خدمتگزار خود در هر ماه یکی دو درم اضافه می‌پرداخت که به هنگام تأثیر گرمای آتش تنور نان و خوراک را نفرین نکند.

گوید مسلم بن ابراهیم، از یحیی بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است \* از پدرم شنیدم که می‌گفت ابوجوزاء از پاک‌پوش‌ترین و بی‌آلایش‌ترین ایشان بود تا آن‌جا که برای نماز دو جامه جداگانه داشت و برای آبریزگاه جامه‌بی جداگانه، پس از آن بر تن او دو جامه از پارچه‌های بافت مرو دیدم و پرسیدم ای ابوجوزاء! این چه حالت است؟ گفت در کار نگریستم و متوجه شدم آسان‌تر از آن است که می‌پنداشته‌ام.

گوید مسلم بن ابراهیم، از یحیی بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است \* از پدرم شنیدم که ابوجوزاء می‌گفته است اگر خانه‌ام انباشته از خوکان و بوزینگان شود برایم دوست‌داشتنی‌تر از آن است که با مردی از اصحاب اهواء - کسانی که در پی جدال و علت‌تراشی هستند - همسایه باشم.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از عمرو، از گفته خود ابوجوزاء ما را خبر داد که

۱. هیچگونه توضیحی در متن نیامده است.

ضمن گفتگو دربارهٔ اصحاب اهواء می‌گفته است سوگند به کسی که جان من در دست اوست اگر خانه‌ام انباشته از خوکان و بوزینگان شود و آنان در خانه‌ام همسایه من باشند برای من دوست داشتنی‌تر است که مردی از آنان همسایه‌ام باشد.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید از عمرو از گفتهٔ خود ابوجوزاء ما را خبر داد که می‌گفته است \* هرگز چیزی را نفرین نکردم و چیز نفرین شده نخوردم و هرگز با کسی ستیز نکردم.

گوید عارم بن فضل از سعید بن زید، از عمرو بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابوجوزاء هرگز چیزی را نفرین نکرد و هرگز خوراک نفرین شده نخورد و هرگز سخن مردی را تکذیب نکرد و هرگز بر دکان‌ها ننشست.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عمرو بن مالک از گفتهٔ خود ابوجوزاء ما را خبر داد که می‌گفته است \* دوازده سال همسایه میان خانهٔ ابن عباس بودم و هیچ آیه از قرآن باقی نماند مگر اینکه از او دربارهٔ آن پرسیدم، گفته‌اند ابوجوزاء همراه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث قیام کرد و در جنگهای دیر جماجم به سال هشتاد و سه کشته شد.

### عبدالله بن غالب

گوید، مسلم بن ابراهیم از قاسم بن فضل ما را خبر داد که می‌گفته است \* عبدالله بن غالب را دیدم که همراه چهل مرد که کفن پوشیده و بر خود حنوط افشانده بودند و هریک شمشیری و سپری همراه داشتند پیش ابن اشعث آمدند، ابن اشعث در گوشه‌یی روی میزی آهنین نشسته بود، عبدالله بن غالب از منبر بالا رفت و به او گفت دست دراز کن و بگو با چه شرطی با تو بیعت کنیم؟ ابن اشعث گفت بر مبنای کتاب خدا و سنت رسولش، او دست بر دست ابن اشعث کشید و سپس سپر را کنار انداخت و گفت به‌خدا سوگند که امروز و در این جنگ میان خود و مردم شام سپر قرار نمی‌دهم، گوید او چندان جنگ کرد تا کشته شد.

### عقبه بن عبدالغافر

کنیه‌اش ابونهار ازدی و از خاندان عوذ است.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از گفته سلیمان بن مغیره از ثابت ما را خبر داد که می گفته است \* برای من هیچکس از مردم دوست داشتنی تر از عقبه بن عبدالغافر نبود که او را در مسلخ خود بینم، و چون فتنه درگرفت پیش او رفتیم، گفت من شما را نمی شناسم. گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از معلی بن زیاد قُردوسی، از مرة بن دباب ما را خبر داد که می گفته است از کنار عقبه بن عبدالغافر که به هنگام گریز مردم در خندق زخمی و آغشته به خاک و خون افتاده بود گذشتم، او مرا صدا کرد و دوبار گفت آی ابومعدل! به سوی او برگشتم، گفت دنیا و آخرت از دست رفت، و این موضوع در جنگ ابن اشعث بود.

گوید کسی دیگری غیر از سلیمان بن حرب می گفت عقبه بن عبدالغافر به سال هشتاد و سه در جنگ های ابن اشعث کشته شد.

### ابومتوکل ناجی

نامش علی و نام پدرش داود است.

### ابوصدیق ناجی

نامش بکر و نام پدرش عمرو است، گوید، درباره حدیثهای او سخن می گفتند و آنها را ناشناخته می دانستند.

### ابوهنیده عدوی

نامش براء و نام پدرش نوفل و محدثی شناخته شده و کم حدیث بوده است.

### ابوایوب ازدی مُراغی

نامش یحیی و نام پدرش مالک و محدثی امین و مورد اعتماد بوده است.



## ابو حرب

او پسر ابواسود دؤلی و محدثی مشهور و او را حدیثهایی بوده است.

## ابوورد بن ثمامة

بن حزن قشیری محدثی مشهور و کم حدیث بوده است.

## ابوصالح بصری

نامش میزان و کم حدیث بوده است، سلیمان تیمی و خالد حذاء و ابوخلدة از او روایت کرده‌اند.

## ابوصالح

او همان است که یحیی بن ابی کثیر از او روایت کرده است و نام ابوصالح قیلویه بوده است.

## واقع بن سحبان

قتاده از او روایت کرده است، واقع محدثی کم حدیث بوده است.

## حیان بن عمیر قیسی

کنیه‌اش ابو علاء و محدثی کم حدیث بوده است.

## ابوزنباغ

نامش صدقه و نام پدرش صالح بوده است.

### کنانه بن نعیم عدوی

محدثی شناخته شده و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

### طلق بن حبیب عنزی

از مردم بصره است که به مکه کوچ کرده است، او از مرجئه بوده و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است، طلق از ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت کرده است.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از یوسف بن حارث ما را خبر داد که می گفته است \* طلق بن حبیب و حمید بن عبدالرحمان را دیدم که حمید بن عبدالرحمان حمیری به طلق می گفت می بینم که موهای سپید شده است، طلق پاسخ داد آری خداوند آن را بر من فرخنده دارد.

گوید محمد بن ربیعہ کلابی از گفته عبدالله بن حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که می گفته است \* طلق بن حبیب موهای تاییده سر مادر خویش را باز و جستجو می کرد - شپش و تخم آن را از موهای او می زدود.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی از ایوب ما را خبر داد که می گفته است \* سعید بن جبیر به من می گفت با طلق بن حبیب همنشینی مکن.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است \* سعید بن جبیر مرا دید که کنار طلق نشسته بودم، گفت باز می بینم که با او همنشینی می کنی، با طلق همنشینی مکن، گوید طلق به ارجاء عقیده داشت.

## عبدالرحمان بن جوشن غطفانی

او پدر عیینه است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری از گفته عیینه پسر عبدالرحمان بن جوشن از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* من در این مسجد یعنی مسجد بصره محضر هیجده تن از اصحاب حضرت ختمی مرتبت را درک کرده‌ام.

## طلحة بن عبیدالله بن کریز خزاعی

محدثی کم حدیث بوده است.

## طبقة سوم

## قتاده بن دعامة سدوسی

کنیه اش ابو خطاب و محدثی امین و مورد اعتماد و سخن او در حدیث حجت بوده است، او گرایشی اندک به قدریه داشت - کمی به قدر اعتقاد داشت.

گوید عمرو بن عاصم کلابی از ابو هلال ما را خبر داد که می گفته است \* از قتاده شنیدم می گفت حفظ کردن در کودکی همچون نقش بر سنگ است.<sup>۱</sup>

عبدالصمد بن عبدالوارث می گوید، ابو هلال ما را خبر داد و گفت \* درباره مسئله بی از قتاده پرسیدم، گفت نمی دانم، گفتم اندیشه و عقیده خود را بگو، گفت چهل سال است که به عقیده و اندیشه خود چیزی نگفته‌ام، من - یعنی عبدالصمد به او گفتم قتاده در آن هنگام

۱. در دیوانهای منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام این مطلب به ایشان نسبت داده شده است و برای نمونه می توان به ص ۴۳ دیوان با ترجمه محمد جواد نجفی، تهران، ادیبیه، بدون تاریخ مراجعه کرد.

چند ساله بود؟ گفت پنجاه ساله.

ابوداود طیالسی از گفته شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است من حدیثهای قتاده را می‌شناختم که کدام را خود شنیده است و کدام را نشنیده است، هرگاه می‌گفت انس بن مالک یا حسن بصری یا سعید یا مطرف برای ما حدیث کرد معلوم بود که خود شنیده است و درباره حدیثهایی که خود نشنیده بود چنین می‌گفت که سعید بن جبیر گفته است و ابوقلابه گفته است.

عبدالرزاق از گفته معمر نقل می‌کند که قتاده می‌گفته است دوازده سال با حسن بصری همنشینی کردم و سه سال نماز صبح را با او گزاردم آری همچو منی باید از کسی چون حسن بصری فرا گیرد.

معمر گوید، قتاده می‌گفت هرگاه حدیثی را در مجلسی تکرار و بازگو کنی پرتو آن را از میان می‌بری و من حدیث را برای کسی که از او شنیده‌ام بازگو نمی‌کنم.

معمر گوید، قتاده به سعید بن ابی عروبه گفت \* ای ابونضر قرآن را به دست بگیر، و سپس شروع به خواندن سوره بقره از حفظ کرد و یک حرف هم اشتباه نکرد، و گفت ای ابونضر آیا درست خواندم، گفت آری. قتاده گفت همانا که تو صحیفه جابر بن عبدالله را بهتر از آن که من سوره بقره را از حفظ دارم، از حفظ داری، گوید، صحیفه جابر را بر او خوانده بودند و پیوسته بر او خوانده می‌شد.

معمر می‌گوید، به زهری گفته شد قتاده به عقیده تو داناتر است یا مکحول؟ گفت قتاده در مقایسه با مکحول چیز اندکی بود.

معمر می‌گوید، در نوجوانی با قتاده همنشینی می‌کردیم و از سند حدیثی که نقل می‌کرد می‌پرسیدیم، مشایخی که برگرد او بودند به ما می‌گفتند خاموش باشید که قتاده خود سند است و ما را از آن کار باز می‌داشتند.

موسی بن اسماعیل از گفته ابو هلال ما را خبر داد که می‌گفته است \* به قتاده گفتند ای ابو خطاب آیا می‌توانیم آنچه را می‌شنویم بنویسم؟ گفت هیچ کس تو را از نوشتن باز نمی‌دارد که خدای آگاه و مهربان تو را خبر داده است که گفتارش نوشته و مکتوب است و این آیه را تلاوت کرد «گفت دانش آن نزد پروردگارم در کتاب است، پروردگار من نه

گمراه می شود و نه فراموش می کند»<sup>۱</sup>.

گوید عمرو بن عاصم کلابی از گفته سلام بن مسکین از عمران بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که قتاده پیش سعید بن مسیب آمد شروع به سؤال کردن از سعید کرد و چند روز پیایی فراوان می پرسید، سعید به او گفت آیا همه این پرسش ها را که از من می پرسی پاسخش را حفظ می کنی؟ گفت آری و شروع به توضیح دادن کرد و گفت در این باره پرسیدم چنین گفتمی و در آن باره پرسیدم چنان گفتمی و حال آنکه حسن بصری در این موارد چنین و چنان گفت و احادیث بسیاری را بازگو کرد، گوید سعید بن مسیب گفت گمان نمی کردم که خداوند کسی مانند تو آفریده باشد.

سلام بن مسکین در پی این سخن خود افزود که چون این موضوع را برای سعید بن ابی عروبہ گفتم، معلوم شد که خودش آن را نقل می کند، سلام همچنین می گفت آن مسئله ها که از سعید بن مسیب می پرسید مسئله هایی بود که پیش از آن از حسن بصری و دیگران پرسیده بود.

عبدالرزاق از گفته معمر از قتاده ما را خبر داد که می گفته است \* هشت روز پیش سعید بن مسیب مانده است و سعید به روز هشتم به او گفته است، ای کور - ای کوردل - پی کار خود برو که مرا مدهوش کردی - همه زلال چشمه مرا بیرون کشیدی.

عفان بن مسلم ما را خبر داد که قتاده نخست گفتار خود را با گفتار سعید بن مسیب قیاس می کرد و سپس موضوع را از گفته سعید بن مسیب روایت می کرد و البته کمتر این کار را می کرد.

عفان بن مسلم از گفته همام ما را خبر داد که می گفته است \* اعراب الفاظ حدیث را درست رعایت کنید که قتاده هیچ اشتباهی در این باره نداشت و می گفت هرگاه در حدیث من اشتباه و نادرستی در اعراب کلمات می بینید آن را اصلاح کنید.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می گفته است \* پیش قتاده می رفتیم و او معمولاً بدون ذکر سند می گفت از رسول خدا (ص) به ما این چنین خبر رسیده است و از گفته عمر و علی به ما این چنین رسیده است، ولی هنگامی که حماد بن ابی سلیمان به بصره آمد و می گفت ابراهیم و فلان و بهمان برای ما حدیث کردند، و این موضوع به اطلاع قتاده

رسید، او هم می‌گفت از مطرف و سعید بن مسیب پرسیدم و انس بن مالک ما را حدیث کرد و خبرها را با اسناد نقل می‌کرد.

مسلم بن ابراهیم، از قره بن خالد ما را خبر داد که می‌گفته است \* انگشتری قتاده را در دست چپ او دیدم.

محمد بن عمر واقدی از گفته اسماعیل بن علیّه ما را خبر داد که می‌گفته است \* قتاده به سال یکصد و هیجده در گذشته است، و واقدی از گفته سعید بن بشیر ما را خبر داد که قتاده به سال یکصد و هفده در گذشته است.

محمد بن سعد می‌گوید، موسی بن اسماعیل هم همینگونه می‌گفت.

### حُمَید بن هلال عدوی

کنیه‌اش ابونصر و محدثی مورد اعتماد بوده است.

موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از ابو هلال شنیدم می‌گفت \* خودم از قتاده شنیدم که می‌گفت در بصره کسی داناتر از حمید بن هلال نبود و در این گفته خود محمد بن سیرین و حسن بصری را هم استثناء نکرد و سپس افزود جز اینکه دور بودن او از بصره به او زیان زد و منظورش این بود که حُمَید بیشتر در منطقه دولاب اهواز به سر می‌برد.

عمرو بن عاصم از گفته سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است \* حُمَید بن هلال را دیدم که جامه‌های یمنی و طیلسان می‌پوشید و عمامه بر سر می‌بست، گفته‌اند حُمَید بن هلال به روزگار امیری خالد بن عبدالله بر عراق در گذشته است.<sup>۱</sup>

### ثابت بن اسلم بُنّانی

کنیه‌اش ابو محمد و از نژادگان خاندان بُنّانه است و پیوند تبار ایشان به قریش می‌رسد.<sup>۲</sup> گوید عفان بن مُسلم از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* از پدرم ضمن

۱. خالد بن عبدالله قسری از سال یکصد و پنج تا سال یکصد و بیست حاکم عراق بوده است، به زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۳۳۸ مراجعه فرمایید.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره بُنّانه به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۲۹۲ مراجعه شود.

آنکه حدیث نقل می‌کرد شنیدم که می‌گفت انس می‌گفته است \* پدرم نگفت که خود حضور داشتم - همانا هر چیز را کلیدی است و ثابت از کلیدهای خیر و نیکی است.

عفان بن مُسَلَم، از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است \* حُمَید مرا گفت که ما درحالی که ثابت همراهان بود پیش انس می‌رفتیم، از کنار هر مسجدی که می‌گذشتیم ثابت وارد مسجد می‌شد و دو رکعت نماز می‌گزارد، گوید چون پیش انس می‌رفتیم می‌پرسید ثابت کجاست؟ ثابت جنبنده کوچکی است که دوستش می‌دارم.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از خود ثابت بنانی ما را خبر داد که می‌گفته است \* پیش انس بن مالک رفتیم، گفت به خدا سوگند شما در نظر من دوست‌داشتنی‌تر از شمار خودتان از پسرانم هستید، مگر آن پسرانی که بر همین شیوه شما - در کسب دانش - باشند. عمرو بن عاصم، از سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است \* ثابت بنانی می‌گفت اگر مرتکب گناه بزرگی شوم و در پیشگاه خدا آمرزش خواهی کنم تا از آن گناه خود را بیرون بکشم برای من خوشتر از آن است که گناه صغیره‌ی انجام دهم و بدون آمرزش خواهی از پیشگاه خداوند از آن خود را بیرون بکشم.

عمرو بن عاصم، از سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است \* شنیدم ثابت می‌گفت عابد هر خصلت پسندیده‌ی هم که داشته باشد عابد شمرده نمی‌شود مگر اینکه دو خصلت پای‌بندی به نماز و روزه را دارا باشد، گوید ثابت سوگند می‌خورد و می‌گفت به خدا سوگند که تار و پود عبادت نماز و روزه است.

عمرو بن عاصم از سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است \* از ثابت شنیدم می‌گفت به خدا سوگند که عبادت و بندگی راستین از پشتواره‌های سنگین بر دوش کشیدن سخت‌تر است.

عفان بن مُسَلَم از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است \* ثابت و حُمَید در شب قدر - شبی که امید می‌رفت شب قدر باشد - غسل می‌کردند و خود را خوشبو می‌ساختند و دوست می‌داشتند مسجد را هم با گلاب‌افشانی معطر سازند.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است \* ثابت بنانی در نماز شب و در دل شب درحالی که مویه می‌کرد خطاب به خود این آیه را مکرر می‌خواند «آیا به

آن کس که تو را نخست از خاک و سپس از نطفه آفرید کافر شدی»<sup>۱</sup>؟  
 عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت ما را خبر داد که می گفته است \* گفته می شود هیچ کس از مرگ فراوان یاد نمی کند مگر اینکه نتیجه آن در چگونگی کردارش دیده می شود.

عارم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* شنیدم ثابت می گفت اگر آنچه نسبت به حسن بصری انجام دادید نسبت به من انجام ندهید برای شما حدیثهای زیبا و شادی بخش نقل خواهم کرد، گوید مردم مانع از خواب نیمروزی و استراحت حسن بصری می شدند.

عمرو بن عاصم از سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می گفته است \* ثابت بنانی را می دیدم که جامه های یمنی و طیلسان و عمامه می پوشید.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از ثابت ما را خبر داد که می گفته است \* اگر من برای کسی برگور او نماز گزارده ام نسبت به من این کار را انجام بده.

عارم بن فضل از حماد بن زید، از حُمَید ما را خبر داد که می گفته است \* ثابت بنانی مرا گفت که جنازه ام را غسل بده ولی پوست مرا نکنی - کنایه از نرم و آهسته غسل دادن است - گوید ثابت در حدیث مورد اعتماد و امین بوده است و به روزگار حکومت خالد بن عبدالله قسری بر عراق در گذشته است.

## بشر بن حرب

کنیه اش ابو عمرو و از شاخه ندب قبیله ازد بوده است.

یحیی بن عباد و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید، از خود بشر بن حرب ما را خبر دادند که می گفته است \* به ابن عمر گفتم آیا می توانم بر مهری انگشتی خویش چیزی از قرآن بنویسم، گفت هرگز که این کار برای تو شایسته نیست، گوید، بر نگین انگشت خود فقط بشر بن حرب نوشتم.

گفته اند، بشر بن حرب از رافع بن خدیج و ابوسعید خدری و سمره هم روایت کرده

۱. بخشی از آیه ۳۷، سوره هجدهم - کهف.



است، بشر در حدیث ضعیف بوده و به روزگار حکومت یوسف بن عمر بر عراق در گذشته است.

## ایاس بن معاویة بن قُرّة

بن ایاس بن هلال بن رثاب بن عبید بن سواة بن ساریة بن ذبیان بن ثعلبة بن سلیم بن اوس بن مُزَینة، کنیه اش ابووائله و محدثی مورد اعتماد و قاضی بصره و او را حدیثهایی بوده است، ایاس از مردان خردمند و زیرک بوده است.

گوید عفان بن مسلم از گفته حماد بن سلمة، از حمید ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که از ایاس خواسته شد که قضاوت را عهده دار شود حسن بصری پیش او آمد و ایاس گریست.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است \* از ایاس پیش محمد بن سیرین نام بردند گفت او مردی بسیار فهمیده است.

قبیصة بن عقبه، از سفیان، از خالد حذاء ما را خبر داد که می گفته است \* از معاویة بن قره درباره پسرش ایاس پرسیدند که پسرت چگونه پسری است؟ گفت چه نیکو پسری که کار دنیای مرا کفایت می کند و مرا برای کار آخرتم آسوده می دارد.

سلیمان بن حرب، از ابو هلال، از داود بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است \* ایاس بن معاویة می گفت هر کس عیب خود را نشناسد احمق است، گفتند ای ابووائله عیب تو چیست؟ گفت پرگویی.

عبدالله بن محمد بن ابی اسود ما را خبر داد، و عمر بن علی مقدمی از سفیان بن حسین ما را حدیث کرد که می گفته است \* هنگامی که ایاس بن معاویة به واسط آمد مردم می گفتند این مرد بصری آمد، این مرد بصری آمد، گوید ابن شبرمه با مسائلی که آماده کرده بود آمد و مقابل ایاس نشست و گفت آیا اجازه می دهی از تو بپرسم؟ ایاس گفت تا اجازه نگرفتی نسبت به تو شک و تردیدی نداشتم، اینک اگر پرسشهای تو گوینده را به رنج و همنشین را به ناراحتی گرفتار نمی سازد پرس، گوید شبرمه از هفتاد و چند مسئله از او پرسید و در آن روز جز درباره سه یا چهار مسئله اختلافی پیدا نکردند و ایاس او را به پذیرش عقیده و سخن خودش واداشت، ایاس به ابن شبرمه گفت آیا قرآن خوانده ای؟ پاسخ داد

آری از آغاز تا انجام همه را خوانده‌ام، ایاس پرسید آیا این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید «امروز برای شما آیین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم»؟ گفت آری آیات پیش از آن و پس از آن را هم خوانده‌ام، ایاس گفت، آیا می‌پنداری که با این گفتار خداوند متعال چیزی باقی می‌ماند که خاندان شبرمه در آن دقت و بررسی کنند؟ شبرمه گفت نه، ایاس به او گفت زهد و پارسایی را شاخه‌هایی است، گوید ایاس از نماز و روزه و حج و جهاد سخن گفت و افزود بهترین چیزی که به آن دست یابی همین حالت دقت کردن در اندیشه و رای است.

علی بن محمد قرشی ما را خبر داد که \* یوسف بن عمروالی عراقی ایاس بن معاویه را به چنگ آورد و بر او تازیانه زد.

### ازرق بن قیس حارثی

از خاندان حارث بن کعب است و ان شاءالله مورد اعتماد بوده است.

### عاصم جحدری

از خاندان قیس بن ثعلبه است.

عارم بن فضل از حماد بن زید از خالد حذاء ما را خبر داد که می‌گفته است \* ایاس بن قره در دعوایی که میان مردی و طرف او بود، گواهی عاصم جحدری را به جای گواهی دو تن پذیرفت، آن مرد اعتراض کرد و گفت گواهی یک مرد را علیه من به جای گواهی دو مرد می‌پذیری؟ ایاس گفت آری که او عاصم است عاصم عاصم.

### ابوجمرة ضبعی

نامش نصر و نام پدرش عمران و محدثی مورد اعتماد بوده است او به روزگار حکمرانی یوسف بن عمر بر عراق درگذشته است.

### ابومنہال

نامش سیار و نام پدرش سلامه و از خاندان قیس بن ثعلبه و مورد اعتماد بوده است.

### ابوقموص

نامش زید و پسر علی و مردی کم حدیث بوده است.

### ابوهزهار عجلی

نامش نصر و نام پدرش زیاد و نام پدر بزرگش عباد و محدثی کم حدیث بوده است.

### ابوحاجب

نامش سواده و پسر عاصم بوده است.

### ابومرایه عجلی

نامش عبدالله و نام پدرش عمرو و محدثی کم حدیث بوده است.

### ابووازع راسبئی

نامش جابر و نام پدرش عمرو و محدثی کم حدیث بوده است.

### ابوماویة

نامش حُرَیث و پسر مالک بوده است و یکی از مورخان گفته است که نامش مالک و نام پدرش حُرَیث بوده و از قبیله اسید است.

### ابوعالیه براء

نامش زیاد و نام پدرش فیروز و محدثی کم حدیث بوده است.

### ابوبزری

نامش یزید و نام پدرش عطار و محدثی کم حدیث بوده است.

### ابوبشامة

نامش منقر بوده است.

### ابوخلیل

نامش صالح و پسر ابومریم و محدثی مورد اعتماد بوده است.

### ابوهنیده مازنی

نامش حُرَیث و نام پدرش مالک و محدثی کم حدیث بوده است.

## ابوغالب راسبی

دوست و شاگرد ابوامامة باهلی بوده است، نامش سعید و نام پدرش خَزْرُور بوده است و از کسی شنیدم که می‌گفت نامش نافع بوده است، او محدثی ضعیف و حدیثهایش ناشناخته بوده است.

## ابونوفل بن مُسَلِم بن عمرو

بن ابی عقرب کِنانَیّ از خاندان عُرَیج بن بکر بوده است، نام ابونوفل معاویه بوده است، و ان شاءالله مورد اعتماد بوده است.

عُفان بن مسلم از گفتهٔ اسود بن شیبان ما را خبر داد که می‌گفته است \* از ابونوفل بن ابی عقرب شنیدم که می‌گفت پدرم از حضرت ختمی مرتبت دربارهٔ شمار روزهایی که در هر ماه روزه بگیرد پرسیده بود و آخرین دستوری که فرموده بود این بوده که از هر ماه سه روز روزه بگیر.

## ابوعمران جَوْنی

نامش عبدالملک و نام پدرش حبیب و محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

## ابوتیاح ضبعی

نامش یزید و پسر حُمَید است، محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

## ابومَهْزَم

نامش یزید و پسر سفیان است، حماد بن سلمه از او روایت کرده است ولی شعبه او را ضعیف می‌شمرده است، مسلم بن ابراهیم می‌گفت از شعبه شنیدم که می‌گفت \* ابومَهْزَم را دیدم که

در مسجد ثابت بنانی دراز کشیده است و هرکس یک فلوس به او می داد هفتاد حدیث برای او نقل می کرد.

### ابوریحانة

نامش عبدالله و پسر مطر است، او از ابن عمر روایت کرده و او را حدیثهایی است.

### محمد بن زیاد<sup>۱</sup>

### ثمامة بن عبدالله

بن انس بن مالک، مادرش کبشة دختر فلان شیبانی است، ثمامة محدثی کم حدیث بوده است.

### برادرش مثنی بن عبدالله

بن انس بن مالک، مادر او هم کبشة بوده است، مثنی را به پدر بزرگ مادری پدرش نسبت داده و به او مثنی بن حارثة شیبانی می گفته اند.

### عبدالله بن مسلم بن یسار

از آزادکردگان و وابستگان طلحة بن عبیدالله تیمی است.

### عبدالله بن محمد بن سیرین

بگار بن محمد ما را خبر داد و گفت عبدالله پسر محمد بن سیرین در مکه به ماه رجب سال یکصد و چهل در شصت و شش سالگی درگذشته است.

۱. در متن هیچ توضیحی داده نشده است.

## زید بن حواری

عمّی کنیه‌اش ابوحواری و در حدیث ضعیف بوده است.

## بُدیل بن میسرة عقیلی

محدثی مورد اعتماد و او را احادیثی بوده است.

## غیلان بن حریر عتکی

محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

## عمر و بن سعید

از آزادکردگان و وابستگان قبیلهٔ ثقیف بوده است، یونس بن عبید از او روایت کرده است.

## عبدالله بن حارث بن محمد

برادرزن - یا شوهرخواهر - محمد بن سیرین و کم حدیث بوده است، سلیمان بن حرب می‌گوید او پسر عموی سیرین بوده است.

## توبه عنبری

کنیه‌اش ابو مورع بوده است.

اسحاق بن ابراهیم بن مورع بن توبه عنبری برای ما نقل کرد که توبه پسر کیسان بن ابی اسد و از مردم سجستان بوده است و زادگاهش یمامه بوده و همانجا رشد و نمو کرده و سپس

به بصره کوچ کرده است، او از آزادکردگان و وابسته ایوب بن ازهر عدوی از تیره عدی بن جندب و از خاندان عنبر بن عمرو بن تمیم بوده است، مادر توبه ظبیه دختر یزید بن عقیل بن ضبّه از نژادگان خاندان نمیر بن عامر بوده است، توبه پیش سلیمان بن عبدالملک آمد، سلیمان نیاز او را پرسید و برای او مقرری دوتن را برقرار ساخت و به او اجازه داد در بصره حمامی بسازد و در صحرا چاهی حفر کند و این کار را هیچ کس بدون اجازه خلیفه انجام نمی داد، توبه در محله سکونت بنی عنبر کنار خانه خود حمامی ساخت و در ناحیه خرتق در صحرا که در سه منزلی بصره است چاهی حفر کرد، توبه هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه بود پیش او آمد.

اسحاق بن ابراهیم مورع از گفته جناب بن عبدالاکبر عنبری از گفته خود توبه عنبری نقل می کرد که می گفته است \* هنگامی که به حضور عمر بن عبدالعزیز رفته است دخترکان کوچک او را در حالی که شلوارک پوشیده بودند دیده است که برگرد پدر بازی می کنند. اسحاق بن ابراهیم می گوید، توبه پیش هشام بن عبدالملک رفت، هشام او را به عنوان ناظر بر کارهای اسد بن عبدالله به خراسان گسیل داشت، سپس او را به عراق برگرداند یوسف بن عمر او را به حکمرانی شاپور گماشت و اندکی بعد او را به حکمرانی اهواز منصوب کرد، هنگامی که یوسف بن عمر از حکومت عراق برکنار شد توبه همچنان حاکم او بر اهواز بود. گوید گروهی از خاندان عنبر با اصرار از توبه خواستند که مدعی شود نسب او به ایشان می رسد نپذیرفت، دایی های او هم که از خاندان نمیر بودند همین اصرار را کردند و همچنان نپذیرفت، توبه ساکن صحرا بود و در منطقه ضبّع که با شهر بصره دو روز راه فاصله داشت درگذشت و همانجا به خاکش سپردند. او به هنگام مرگ هفتاد و چهار ساله بود.

### محمد بن واسع بن جابر

بن اخنس بن عابد بن خارجه بن زیاد بن شمس از فرزندزادگان عمرو بن نصر بن ازد است، فرزندزادگان زیاد بن شمس در بصره چهار محله را در اختیار داشته اند، محله یی در منطقه باطنه که کنار بنانه قرار داشته است و بعدها گروهی از خاندان شعیراء بر آن چیره شده اند و ایشان شعرباف و بدون اصل و نسب بوده اند و موی ریزی می کرده اند، منطقه دوم کنار بنی غبر و منطقه سوم کنار هداد و منطقه چهارم در خریبه قرار داشته است و همه این ها را



مرحوم بن احمد بن عبدالرحمان بن عبدالرحمان بن محمد بن واسع برای ما نقل کرد. کتبه محمد بن واسع ابو عبدالله بوده و او ده سال پس از حسن بصری یعنی به سال یکصد و بیست هجری درگذشته است.

عبدالله بن محمد بن حفص تیمی از گفته سلام بن ابی مطیع ما را خبر داد که می گفته است \* روزی مردی حدیثی را برای ایوب - یعنی سختیانی - نقل کرد، ایوب از او پرسید این را چه کسی برای تو نقل کرده است؟ گفت محمد بن واسع، ایوب گفت به! سپس پرسید محمد بن واسع از چه کسی نقل کرد؟ گفت از فلان کس، ایوب گفت آن را روایت مکن. عبدالله بن محمد قرشی تیمی از گفته سعید بن عامر ما را خبر داد که می گفته است \* میان پسر محمد بن واسع و مردی مسئله‌ی پیش آمد، آن مرد شکایت او را پیش محمد آورد، محمد پسر را خواست و او را گفت تو کیستی؟ به خدا سوگند مادرت را فقط به سیصد درم خریدم و پدرت چنان است که خداوند مانند او را میان مسلمانان افزون نفرماید، سعید بن عامر در پی این حدیث می گفت نه چنین است که خداوند امثال او را میان مسلمانان افزون فرماید و ما هم همین سخن را می گوئیم.

گوید عبدالله بن محمد قرشی تیمی از گفته هارون بن جراح که نوه دختری هارون بن رثاب است و هم سعید بن عامر و جز او که گفتار بعضی از ایشان بر گفتار دیگری فزونی داشت ما را خبر دادند که \* چون بیماری محمد بن واسع و حال او سنگین شد شاگردانش پیش او رفتند، پس از آن هارون بن رثاب آمد، آنان گفتند ابوالحسن هارون بن رثاب آمد برای او جای نشستن فراهم آورید، چنان کردند و هارون گوشه‌ی نشست، محمد بن واسع بی هوش بود و آن قوم او را ستایش می کردند، محمد به هوش آمد و بخشی از گفتار آنان را شنید این آیه را تلاوت کرد «تبهکاران به سیمای خود شناخته می شوند و موهای پیشانی و قدم‌ها گرفته شود»<sup>۱</sup> و اگر پیشانی و پای من گرفته شود و در آتش افکنده شوم به خدا سوگند که آنچه می گوئید برای من کاری نمی سازد، ای برادران به خود خدا سوگند مرا از کنار شما به سوی آتش - دوزخ - می برند مگر آنکه خداوند عفو فرماید.

۱. آیه ۴۰، سوره پنجاه و پنجم - الرحمن.

## اسحق بن سُوید عدوی

ان شاء الله مورد اعتماد بوده است، او به سال یکصد و سی و یک و آغاز خلافت ابوالعباس سفاوح در طاعون فراگیر درگذشته است.<sup>۱</sup>

## فرقد بن یعقوب سَبْخِی<sup>۲</sup>

کنیه اش ابویعقوب و محدثی ضعیف بوده که حدیثهای او ناشناخته است. سلیمان بن حرب از حماد بن زید نقل می کند که می گفته است از ایوب درباره فرقد پرسیدم گفت او اهل حدیث نیست، گویند فرقد در طاعون بصره که به سال یکصد و سی و یک بوده درگذشته است.

## مالک بن دینار

کنیه اش ابویحیی و برده آزاد کرده و وابسته بانویی از خاندان سامة بن لُویّ بوده است، او محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده و قرآن می نوشته است و اندکی پیش از طاعون درگذشته است و طاعون به سال یکصد و سی و یک بوده است.

## کثیر بن شنطیر مازنی

ان شاء الله مورد اعتماد بوده و از عطاء روایت کرده است.

۱. آغاز خلافت سفاوح سال یکصد و سی و دو بوده است و باید با تسامح پذیرفت.  
 ۲. سَبْخِی به معنی شوره زار است و نام یکی از مناطق حومه بصره بوده است؛ لطفاً به منتهی الارب مراجعه شود که از همین محدث هم نام برده است.

## واصل

آزاد کرده و وابسته ابو عیینة بن مهلب است و او را حدیثهایی است.

## هارون بن رئاب

کنیه اش ابوالحسن و از خاندان اُسید بن عمرو بن تمیم و محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

سفیان بن عیینة می گفت هارون بن رئاب برای ما حدیث کرد، و هارون از کسانی بود که زهد و پارسایی را پوشیده می داشت.

## کلثوم بن جبر

محدثی شناخته و او را حدیثهایی بوده است، از سعید بن جبیر و مسلم بن یسار روایت کرده است، موسی بن اسماعیل از ربیعة بن کلثوم ما را خبر داد که می گفته است \* کنیه پدرش ابو محمد بوده است.

## عبدالله بن مطرف

بن عبدالله بن شخیر بن عوف بن کعب بن وقدان بن حریش بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة.

عفان بن مسلم و مسلم بن ابراهیم از بُکَیر بن ابی سَمِیْط از گفته فتاده ما را خبر داد که می گفته است \* کنیه عبدالله بن مطرف بن عبدالله بن شخیر ابو جزء بوده است.

عفان بن مسلم از جعفر بن سلیمان ما را خبر داد که می گفته است \* از ثابت بنانی شنیدم که می گفت \* هنگامی که عبدالله بن مطرف درگذشت پدرش مطرف با جامه های نو و پسندیده و موی روغن زده و آراسته میان قوم خود آمد، آنان خشمگین شدند و گفتند ای

ابو عبدالله! عبدالله مرده است و تو روغن زده و با این جامه‌ها ظاهر می‌شوی؟ مطرف گفت می‌خواهید درمانده و بی‌تاب باشم و حال آنکه خداوند برای این مصیبت سه وعده پسندیده مرا داده است که هر کدام آن برای من از تمام دنیا خوشتر است، خداوند فرموده است «کسانی که چون سوگی به ایشان می‌رسد بگویند ما از خداییم و به سوی خدا بازگردیدگانیم، آنانند که از پروردگارشان برایشان درود و رحمت است و ایشان هدایت یافتگانند»<sup>۱</sup>، آیا پس از این مژده برای این سوگ بی‌تابی و درماندگی کنم.

ثابت می‌گفته است مطرف می‌گفت اگر در رستخیز و آن جهان چیزی به اندازه سبوی آبی به من عنایت شود خوش می‌دارم که همان اندازه از دنیای من گرفته شود.

### یحیی بن سلم بگاء

ان شاء الله مورد اعتماد بوده است.

### عطاء بن ابی میمون

او قدری مذهب بوده و پس از طاعون بصره در همان شهر درگذشته است و طاعون بصره به سال یکصد و سی و یک بوده است.

### یزید رشک ضبعی

محدثی مورد اعتماد بوده است.

### یزید بن ابان رقاشی

محدثی ضعیف و قدری مذهب بوده است.

۱. آیات ۱۵۶ و ۱۵۷، سوره دؤم - بقره.

## عبدالعزيز بن صهيب

به او عبدالعزيز بن عبد می گفتند آزاد کرده و وابسته انس بن مالک و محدثی مورد اعتماد بوده است.

## ابوهارون عبدي

نامش عمارة و پسر جوين و در حديث ضعيف بوده و گاهي از ابوسعید خدری روایت کرده است.

## موسی بن سالم

کنیه اش ابو جهضم و از وابستگان و آزادکردگان بنی هاشم بوده است، او احادیثی از عبدالله بن عبیدالله بن عباس روایت کرده است و عبدالله بن عبیدالله از عموی خود عبدالله بن عباس روایت می کرده است.

## ابورجاء

نامش سلمان و برده آزاد کرده و وابسته ابوقلابه بوده است.

## طبقه چهارم

### ایوب بن ابی تمیمه سختیانی<sup>۱</sup>

کنیه اش ابوبکر و از آزادکردگان و وابستگان قبیله عَنَزَة بوده است، نام ابو تمیمه کیسان بوده است، ایوب محدثی مورد اعتماد و جامع و استوار و عادل و پارسا و پر دانش و حجت بوده است.

عارم بن فضل از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* ایوب یک سال پیش از طاعون جارف<sup>۲</sup> زاده شده است، کس دیگری غیر از عارم می گفت که طاعون جارف به سال هشتاد و هفت بوده است.

عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید از گفته میمون پدر عبدالله بن میمون ما را خبر دادند که می گفته است \* پیش حسن بصری بودیم، ایوب هم آن جا بود، و درباره چیزی از حسن پرسید و سپس برخاست، حسن بصری هم برخاست و از پی او رفت و چون ایوب به جایی رسید که صدای حسن بصری را نمی شنید، حسن بصری گفت این سرور جوانان است.

عارم بن فضل ما را خبر داد و گفت حماد بن زیاد از ابو خُشَیْنَة برای ما نقل کرد که می گفته است \* روزی محمد بن سیرین حدیثی نقل کرد، پرسیدند که این را از چه کسی نقل می کنی؟ گفت ایوب سختیانی آن را برای من حدیث کرد و بر شما باد به فرا گرفتن از او. عارم بن فضل از حماد بن زید از خود ایوب ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که محمد بن سیرین شروع به خواندن وصیت خود کرد من خواستم برخیزم و فاصله بگیرم، گفت برجای باش که از تو چیزی پوشیده نیست.

عارم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* هیچ کس را ندیدم که بیشتر از ایوب و یونس به هنگام پاسخ بگوید نمی دانم، و ابن عون در این باره چیز شگفت انگیزی بود.

۱. سختیان به معنی پوست دباغی شده بز و نام شهری است که ایوب منسوب به آن است. به منتهی الارب مراجعه فرمایید.

۲. چون ابن طاعون مردم را ریشه کن و درو کرده است به جارف مشهور است. به لسان العرب مراجعه فرمایید.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* هرگاه کسی از ایوب درباره چیزی می پرسید پس از آنکه پاسخش را می داد از او می خواست آن را بازگو کند، اگر همانگونه که گفته بود آن را بازگو می کرد در موارد دیگر هم پاسخ می داد و اگر مطلب را در هم می آمیخت پاسخ نمی داد.

اسماعیل بن عبدالله بن زرارة جرّمی از گفته ضمرّة، از ابن شوذب ما را خبر داد که می گفته است، هرگاه از ایوب سختیانی چیزی را می پرسیدند که پاسخ درستی برای آن نداشت می گفت از اهل علم پرس.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* ایوب می گفت چه کسی از این گرفتاری به سلامت می ماند که چون حدیثی برای مردم نقل کند و ببیند میان ایشان موقعیتی به دست می آورد بر خود نبالد و بر دلش غرور و شیفتگی نیفتد.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* از ایوب درباره چیزی پرسیدند گفت در این باره خبری به من نرسیده است، پرسنده گفت رأی خود را بگو، گفت اندیشه به آن نرسیده است.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* بر ایوب و ابن عون جز درباره حدیث بیمی ندارم، عالم می گوید این موضوع را برای یحیی بن سعید گفتم، گفت من هم بر سفیان ثوری جز درباره حدیث بیمی ندارم.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* فقیهان برجسته ما ایوب و ابن عون و یونس هستند، عالم می گوید این موضوع را به ابن داود گفتم، او گفت سفیان ثوری می گفت فقیهان برجسته ما ابن ابی لیلی و ابن شبرمه اند.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* در برابر قراءت و خواندن قرآن جرعه آبی به ایوب نمی آشاماندی مگر اینکه او را بشناسی، موهای سرش پرپشت بود و فقط سالی یک بار آن را می تراشید، گوید گاهی موی سر او چنان بلند می شد که آن را می بافت و چنان می شد که گویی فرق باز می کرد.<sup>۱</sup>

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می گفته است \* ایوب موی سر خود را از این سال تا سال بعد کوتاه نمی کرد.

۱. پیوند میان دو بخش این روایت بر بنده روشن نشد، از راهنمایی سپاسگزار خواهم بود.

موسی بن اسماعیل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* ایوب می گفت گروهی می خواهند و دوست می دارند که برتری یابند و خداوند چیزی جز فروکاستن آنان را نمی خواهد و دیگران می خواهند فروتن باشند و خداوند چیزی جز برافراشتن آنان را نمی خواهد.

همو می گفته است گاهی ایوب مرا از راهی دورتر می برد و به او می گفتم آن راه دیگر نزدیک تر است، می گفت من از این مجالس - مردمی که در راه نشسته اند - پرهیز می کنم و هرگاه ایوب سلام می داد آنان به گونه یی پاسخ می دادند که فراتر از هر پاسخی بود که به دیگران می دادند و ایوب می گفت پروردگارا تو می دانی که من چنین چیزی را نمی خواهم و این گفته خود را تکرار می کرد، گوید در آن روزگار پارسایان دامن پیراهن خود را فروهشته نمی داشتند و آن را تا حدود ساق پا بالا می داشتند ولی ایوب دامن پیراهن خود را بر زمین می کشید.

گوید عبدالرزاق از معبد نقل می کرد که می گفته است \* بر تن ایوب پیراهنی دیدم که دامنش بر زمین کشیده می شد در آن باره با ایوب سخن گفتم، پاسخ داد که ای ابو عروه در روزگاران گذشته شهرت و ناموری در دامن کشیدن بود و امروز ناموری در بالانگه داشتن است.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد و گفت می گفته است \* ایوب که در تشییع جنازه یی بود با من که به بازار می رفتم برخورد کرد، من برای همراهی با او برگشتم، گفت به بازار خودت برو.

عمرو بن عاصم از ربیع بن مسلم ما را خبر داد که می گفته است \* همراه ایوب سختیانی مسافرت کردیم - حج گزاردیم - چون به ناحیه ابطح رسیدیم مردی تنومند و به ظاهر خشن که جامه پنبه یی کلفت بر تن داشت از پی مردم بصره راه افتاد و می پرسید آیا از ایوب بن ابی تمیمه خبر دارید؟ من به ایوب گفتم این مرد در جستجوی تو است، ایوب همینکه او را دید خود را شتابان به او رساند و یکدیگر را در آغوش کشیدند و گردن به گردن سائیدند، من پرسیدم که این مرد کیست؟ گفتند سالم پسر عبدالله بن عمر است.

عمرو بن عاصم از گفته سلیمان بن مغیره ما را خبر داد که می گفته است \* پیش حمید بن هلال بودیم ایوب سختیانی و یونس بن عبید هم آن جا بودند، حمید برخاست که پیش خانواده خود برود ایوب و یونس هم از پی او برخاستند، من متوجه شدم که حمید از این



احترام ایشان ناراحت شد، حمید روی به من کرد و گفت چنین گمان می‌کنم که اگر برای حسن بصری و ابن سیرین حادثه‌یی پیش آید ایوب و یونس را به جانشینی خود خواهند گماشت، گوید گفتم ما هم همین امید را داریم، گفت مگر ندیدی که آن دو از پی من حرکت و از من پیروی کردند، و معلوم شد آن کار را به راستی خوش نمی‌دارد.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* هیچ‌کس را ندیده‌ام که بیشتر از ایوب و ابن عون برای اهل قبله امید رستگاری داشته باشد.

عالم از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* هیچ‌کس را ندیده‌ام که بیشتر از ایوب به هنگام دیدار با مردان - محدثان و شاگردان - گشاده‌رو و متبسم باشد، البته در این راستا هارون بن رثاب چیز شگفتی بود.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از خود ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است \* من موضوع تقدیر (اعتقاد به قدر) را از دین نمی‌دانم.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* ایوب می‌گفت اگر آدمی زهد خود را پوشیده بدارد برای او بهتر از آن است که آن را آشکار سازد.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است \* همراه ایوب راه می‌رفتم مرا از راه‌های کم‌آمدوشد می‌برد و شگفت می‌کردم که چگونه راه‌های گریز از مردم را می‌شناسد که نگویند این ایوب است.

عفان بن مسلم از بشر بن مفضل، از ابن عوف ما را خبر داد که می‌گفته است \* هنگامی که محمد بن سیرین درگذشت گفتیم پس از او چه کسی برای ما خواهد بود؟ و خود پاسخ دادیم که ایوب برای ما خواهد بود.

حجاج از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است \* ایوب می‌گفت اینک نام من این سو و آن سو بر زبان آورده می‌شود و دوست ندارم که چنین باشد، شعبه می‌گوید بسیار اتفاق می‌افتاد که همراه او برای کارهایش بیرون می‌رفتم و چون می‌خواستم همراه او راه بروم اجازه نمی‌داد و خود از گوشه و کنارهایی می‌رفت که شناخته نشود.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که \* ایوب می‌گفته است هیچ‌کس بر روی زمین برای من محبوب‌تر از پسر بکر نیست و با این حال اگر او را به خاک بسپرم برای من خوشتر از این است که هشام یا یکی دیگر از خلیفگان پیش من آیند.

عالم بن فضل از حماد بن زید از گفته یکی از همسایگان ایوب ما را خبر داد که

می گفته است \* روز عید فطر پیش از آنکه همسایگان چاشت بخورند کاسه های خوراکی ایوب بر در خانه ها برده می شد.

عالم بن فضل از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* هنگامی که ایوب آهنگ حج داشت به من گفت برای من یک ردای پنبه‌یی از نوع ارزان یا نوع مویی آن خریداری کن که در آن برای ناقه خود علوفه بریزم، گوید چنان کردم و چون باز آمد همان پارچه را دیدم که زیر پیراهن خود پوشیده است، ایوب فهمید که من متوجه شدم، گفت اگر پوشیده می ماند برای من خوشتر از آن بود که آن را بپوشم.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* ایوب جامه‌یی سرخ داشت که هرگاه برای حج احرام می بست آن را می پوشید و آن جامه را برای کفن خود آماده ساخته بود و شب‌های بیست و سوم و بیست و چهارم ماه رمضان آن را می پوشید، در یکی از آن شب‌ها همسر ایوب گفت که امشب با جامه رنگ شده با زعفران بیرون رفت، حماد می گفته است بار و بنه ایوب در مکه دزدیده شده بود و آن جامه سرخ هم که میان بار و بنه اش بود دزدیده شد.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* گاهی مردی کنار ایوب می نشست و چنان می نمود که گویی ایوب او را نمی شناسد، ولی اگر آن مرد مریض می شد یا کسی از او می مرد ایوب پیش از همه حاضر می شد به گونه‌یی که آن مرد می پنداشت از گرامی ترین مردم در نظر ایوب است.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* یعلی بن حکیم که از آزادکردگان و وابستگان قبیله ثقیف بود در شام درگذشت و خانه اش این جا و میان این محله و قبیله بود، کسی جز مادرش باقی نمانده بود، ایوب پیش مادر یعلی رفت و سه روز آن جا بود و کنار خانه او می نشست و ما آن جا پیش او می رفتیم، مادر یعلی همواره به خانه ایوب می رفت و گاهی شب را هم همانجا می ماند تا آنکه ایوب درگذشت.

عفان بن مسلم از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* از ایوب می پرسیدیم درباره این مسئله و آن مسئله از محمد بن سیرین چه شنیده‌ای؟ می گفت چنین و چنان، می گفتیم بیشتر توضیح بده و متن آن را بگو، می گفت مگر این گفته مرا نپذیرفتید؟ می گفتیم همین کافی است؟ می گفت آری.

گوید یحیی بن سعید از گفته شعبه نقل می کرد که می گفته است \* از ایوب درباره

قراءت حدیث پرسیدم، گفت پسندیده است.

ابو محمد یمامی ما را خبر داد و گفت از عبدالرزاق شنیدم که از گفته معمر نقل می کرد که ایوب می گفته است، بر من گران می آید که حدیثی از احادیث محمد بن سیرین را بشنوم که از خود او نشنیده باشم، معمر می گفته است و همانا بر من گران می آید که حدیثی از احادیث ایوب را بشنوم که از خود او نشنیده باشم.

اسماعیل بن ابراهیم می گوید، ایوب برای ما گفت که \* ابوقلابه وصیت کرده بود کتابهایش را به من بدهند و آنها را از شام برای من آوردند و من ده و چند درم کرایه آن را پرداختم.

عارم بن فضل از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* ایوب هنگامی که لنگ می بست نافش پدیدار بود.

عارم از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* ایوب گاهی موهای سر و ریش خود را با رنگ سرخ خضاب می بست.

عارم از گفته حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است \* من خود بندهای پیراهنی را که ایوب در آن کفن شد گره زدم.

گوید کس دیگری غیر از عارم ما را خبر داد که همگان اتفاق دارند که ایوب در طاعون بصره به سال یکصد و سی و یک در شصت و سه سالگی درگذشته است.

### حُمَید بن ابی حُمَید طویل<sup>۱</sup>

آزاد کرده و وابسته طلحة الطلحات خزاعی<sup>۲</sup>.

کنیه اش ابو عبیده و نام پدرش طرّخان بوده است، حُمَید محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است جز اینکه گاهی با حذف اسناد از انس بن مالک روایت می کند.

گوید از گفته حماد بن سلمه به نقل از خود حُمَید مرا خبر دادند که می گفته است \* کتابهای حسن بصری را گرفته و برای خود رونویسی کرده و سپس برگردانده است، حُمَید

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که هرگاه کلمه حُمَید همراه با عبد نباشد به صورت مصغر است.

۲. طلحة بن عبدالله بن خلف خزاعی از نامورتر بخشندگان و اشراف بصره و از سرسپردگان امویان که مورد احترام ایشان بوده و حدود سال ۶۵ هجری درگذشته است. به الاعلام، ج ۳، ص ۳۳۱ مراجعه شود.

به سال یکصد و چهل و دو درگذشته است.

### علی بن زید بن جُدعان

از فرزندزادگان عبدالله بن جدعان قرشی است که از خاندان تیم بوده‌اند، علی بن زید به هنگام زاده شدن کور بوده است، او محدثی پرحدیث و در او ضعف و سستی بوده است و به گفته‌اش استناد نمی‌شود.

### ابوعبدالله شَقْرِي

نامش سلمه و پسر تمام و محدثی مورد اعتماد بوده است.

### عبدالکریم

کنیه‌اش ابوامیة و پسر ابومخارق بوده است.

### سلیمان بن طرخان تیمی

کنیه‌اش ابومعتمر بوده است.

گوید از یزید بن هارون شنیدم که می‌گفت او از قبيلة تیم نبوده بلکه از قبيلة مُرّة است و چون خانه‌اش در محله تیم بوده به تیمی معروف شده است.

گوید سلیمان محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است و از عابدان بسیار کوشا بوده آن چنان که تمام شب را نماز می‌گزارده است و نماز بامداد را با همان وضویی که برای نماز عشاء می‌گرفته می‌گزارده است، او و پسرش معتمر شبها در مساجد می‌گشته‌اند و تا سپیده‌دم در این مسجد و آن مسجد نماز می‌خوانده‌اند، سلیمان به علی بن ابی طالب علیه‌السلام گرایش داشته است.

سلیمان می‌گفته است \* فلان کس و دیگری صحیفه جابر را برای خود گرفتند به من

هم گفتند آن را بگیر من گفتم نه، سلیمان در بصره به سال یکصد و چهل و سه درگذشته است.

### شعیب بن حَبَاب

کنیه اش ابوصالح و وابسته خاندان زافر است که شاخه‌یی از قبیله معاول بوده‌اند و معاول خود از شاخه‌های قبیله ازد بوده است، این موضوع را مردی از فرزندان زادگان شعیب برای من گفت، او محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

### ابوبشر

نامش جعفر و پسر ابو وحشیه بوده است و نام ابو وحشیه ایاس بوده است، ابوبشر محدثی مورد اعتماد و پرحدیث بوده است، یحیی بن سعید می‌گفت شعبه حدیث ابوبشر را ضعیف می‌شمرد، گوید ابوبشر از حبیب بن سالم هیچ حدیثی نشنیده است، ابوبشر به سال یکصد و بیست و پنج درگذشته است.

### ربیعه بن ابی حلال عَتَکَنی

محدثی کم حدیث بوده است.

### یحیی بن عتیق

محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

### یحیی بن ابی اسحاق حَضَرَمی

مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است او از آگاهان به قرآن و دانا به علوم عربی و نحو

بوده است.

### ابان بن ابی عیاش شنی

از قبیله عبدالقیس بوده و حدیث‌های او متروک و رها شده است. گوید عارم بن فضل و یحیی بن عباد هر دو از گفته حماد بن زید ما را خبر دادند که می‌گفته است \* سلم علوی ما را گفت که خودم ابان را پیش انس دیدم که می‌نوشت، عارم می‌گوید پیش سراج و یحیی بن عباد می‌گوید در گوشه پنهانی.

### مطر بن طهمان وزاق

او از مردم خراسان و در او ضعفی در حدیث بوده است. حجاج می‌گوید، از شعبه شنیدم که می‌گفت مطر وراق می‌گفت اینان نیکو حدیث کرده‌اند و گفت ابوتیاح از ابوقدّاک برای ما حدیث کرد و همین جا اشتباه کرد که منظورش ابوداک بود.

### ابوعشراء دارمی

نامش اسامه و نام پدرش مالک بن قهطیم بوده است، برخی هم گفته‌اند نامش عطارد و پسر برز بوده است، او عربی صحرانشین بوده که در حضر که جایی در راه بصره است ساکن بوده است، او ناشناخته است و او را حدیثی است و حماد بن سلمه از او روایت کرده است.

### یزید بن حازم ازدی

از شاخه جهضم است و کنیه‌اش ابوبکر و ان شاء الله مورد اعتماد بوده است. وهب بن جریر بن حازم ما را خبر داد که یزید بن حازم در پایان سال یکصد و چهل و هفت و آغاز سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.